

کارگران همه ی کشورها متحد شوید!

(بولتن نظرات)

از انتشارات حزب رنجبران ایران

شماره ۳۷

شهریور ماه ۱۳۸۳

مطالب این شماره :

- * آغاز پایان رژیم جمهوری اسلامی ایران و رشد...! ص ۱
- * چهره ی دوگانه ی حاکمیت امپریالیسم برجهان! ص ۴
- * برخی موضعگیریهای حزب در سه ماه اخیر ! ص ۷
- * بی تفاوتی نسبت به تئوری و عمل کمونیستی! ص ۱۷
- * خاورمیانه، جنگ عراق و نئوکانهها ! ص ۲۳
- * واقعیتها از زبان نماینده گان نظام سرمایه داری جهانی ! ص ۲۷
- * آیا خلاء تابستان را پائیز داغ پُر خواهد کرد؟ ص ۳۴

یاد آوری :

مسئولیت مقالات نوشته شده در " بولتن نظرات " بر عهده امضاء کنندگان بوده و لزوماً با مواضع آخرین کنگره ی حزبی خوانائی ندارند و موضع جمعی را نمایندگی نمیکند .

با نشانیهای جدید زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخوانید:

Ranjbaran@hotmail.com

آدرس پست الکترونیکی

www.ranjbaran.org

آدرس غرفه حزب در اینترنت

1-Ranjbar

Box 1047

162 12 Vallingby

SWEDEN

2-Ranjbar

P.O.Box 39269

Washington, D.C. 20016

آغاز پایان رژیم جمهوری اسلامی ایران و رشد فرصت‌طلبی‌های جدید!

شاید در کره‌خاکی ما کمتر رژیمی را بتوان یافت که با پشتیبانی قریب به اتفاق مردم برمسند قدرت نشسته و اوج مشروعیت‌اش به این سرعت، از فردای اعلام جمهوری اسلامی در ۱۲ فروردین ۱۳۵۸، شروع به تنزل کرده باشد. با رشد انحصارطلبی بورژوازی تجاری که به کمک دین و با تحمیل "جمهوری اسلامی، نه یک کلمه بیش و نه یک کلمه کم"، مجلس خبره گان به جای مجلس مؤسسان، ولایت فقیه و دخالت دین در دولت به منتها درجه ی ممکن، سرکوب آزادیهای دموکراتیک (در عرصه ی بیان، عقیده، تظاهر، حق پوشش آزادانه ی زنان، مطبوعات، خواسته های ملی و در عرصه ی قضاوت و غیره) شروع شده و با ادامه ی جنگ با عراق و کنار زدن نیروهای بورژوازی دیگر و قلع و قمع نیروهای خرده بورژوازی در اپوزیسیون و نیروهای کمونیست و چپ پس از خرداد ۱۳۶۰ هم‌راه با اعدامهای وحشیانه ادامه یافته و صدمات مالی و جانی که مردم در اثر جنگ دیده و زنده گی کویونی و فقدان احتیاجات اولیه ی زنده گی عرصه را بر آنها تنگ کرده بود جدایی مردم از رژیم تدریجا اوج گرفت تا به حدی که دست اندرکاران رژیم در اواخر جنگ، قادر به پیدا کردن نفرات جهت اعزام به جنگ و میدانهای مین گذاری شده، نبودند.

خمینی در اوج ناتوانی، در سال ۱۳۶۷، زمانی که نه "قدس از طریق کربلا" فتح شده بود و شعار مبارزه با "استکبار جهانی و شیطان بزرگ" اش به مغالزه و معامله با آن انجامیده بود، با اعلام شکستی که تلخ تر از به سرکشیدن جام زهر بود، ناقوس آغاز پایان رژیم منحوس جمهوری اسلامی ایران را به صدا درآورد.

از آن تاریخ، سرکرده گان رژیم با مشاهده ی انزوای روزافزون خود و برای حفظ حاکمیت شان، از یک سو با توسل به قهر بازهم عریان تر چندین هزار زندانی سیاسی را در اوج قساوت و سنگ دلی، بدون کوچک ترین دلیلی، به سان اس اس های نازی، از دم تیغ گذراندند و از سوی دیگر، دست به دامان استکبار جهانی شدند تا به کمک آن وضع اقتصادی داغان خود را سر و سامان دهند. رژیم جمهوری اسلامی روز به روز بیش تر در مرداب خود ساخته اش فرو می رفت و اتفاقات سالهای ۱۳۷۰ و آغاز دهه ی ۱۳۸۰ این افول را بیشتر از همیشه به نمایش گذاشتند.

اگر رژیم در دهه ی اول حیاتش، قلع و قمع نیروهای سیاسی را عمده تا پیشه کرده بود و

جنین را، هم راه مادران سیاسی شان، محکوم به اعدام می کرد، در دهه ی ۱۳۸۰، با نیروی تازه نفس جوانی که از خاکستر این جنینها سربرآورده بود، رو به رو شد که بیش از ۶۰٪ جمعیت ایران را تشکیل داده و با نفرت بی پایانی نسبت به آن، به جلو صحنه آمده بود و رهایی خویش را از ظلم و ستم رژیم مذهبی جمهوری اسلامی حامی مثنی سرمایه دار انگل و بی وجدان، خواستار بود.

این جوانان در دوران حیات جمهوری اسلامی زاده شده و رشد کرده بودند و رژیم در اوج دربه دری اینان را در برابر خود می یافت. باد کاشته بود و توفان درو می کرد! رژیم در اوج استیصال اخلاقی و پوسیده گی درونی، بار دیگر به سرکوب پناه بُرد و گروه گروه جوانان را به جرم دزدی، فحشاء، قاچاق مواد مخدر، مقاومت در برابر نیروهای انتظامی و مبارزه ی دایمی در کوچه و بازار علیه قمه کشان رژیم که در آلوده گی کامل به فساد به مردم درس اخلاق "نهی از منکر" می دادند، به جوخه های اعدام سپرده و یا به زندانهای طویل المدت محکوم نمود. اعدام دختر ۱۶ ساله ی مازندرانی به جرم هم خوابه گی و پسر ۱۶ ساله ی افغانی در رابطه با مواد مخدر از آخرین نمونه های این جنایات ضد بشری رژیم است. رژیم چشم دیدن جوانان شاد، امیدوار، زنده دل و فعال را ندارد. هرچه جوانان توسری خور، گریه و زاری کن در خیمه شب بازیهای مذهبی و خونین و مالین کردن خود در این مراسم با زنجیر و قمه، ظاهر ساز و بد طینت باشند، مورد توجه رژیم قرار می گیرند. حاکمان که از این جهان، بهشتی برای خود فراهم نموده اند و پول پارو می کنند، جوانان را دعوت به قبول مرگ و فانی بودن این دنیا کرده و بی شرمانه تلاش می کنند تا آنجا که منافعشان به خطر نیافتد، جوانان را قربانی اهداف ضدانسانی خود سازند. و چه افتخاری بالاتر از این که جوانان به مثابه سمبل زنده گی به مقابله با آن برخاسته اند و این مبارزه نیز نهایتاً به پیروزی آنها خواهد انجامید.

اما هرچه به پایان محتوم رژیم ضدانسانی جمهوری اسلامی نزدیک می شویم؛ هرچه مردم بیشتر در مقابل رژیم قرار گرفته و تنها ۱۰ تا ۱۵٪ از مردم آن هم به دلیل منافع اقتصادی، سیاسی و اجتماعی شان- با رژیم باقی مانده اند؛ درحالی که در طی نزدیک به ۱۰۰ سال اخیر، یعنی از زمانی که بورژوازی ایران در مقابله با استبداد فئودالی توانست سهمی از قدرت را به دست آورده و با سازش با آن، با ارتجاع مذهبی و با امپریالیسم، کوشیده است تا مانع از رهایی اکثریت مردم ایران یعنی کارگران و زحمت کشان گردد؛ در زمانی که نظام جهانی امپریالیستی هارتر از قبل مانع از آزادی و رهایی کشورهای جهان سوم و به ویژه کشورهای نفت خیز گشته و استقلال و آزادی آنها را زیر پا می گذارد، اوضاع خاورمیانه به شدت بحرانی شده و خطر مداخلات امپریالیستی- صهیونیستی در منطقه که می تواند به بحرانی جهانی تبدیل شود و ضرورت وجود یک تشکل رهبری کننده ی منسجم، با اتوریته، مورد قبول توده ها و امتحان پس داده را،

جهت مبارزه با مداخلات خارجی و براندازی حاکمان مرتجع به مسئله‌ی روز تبدیل شده است؛

در چنین شرایط، افراد و تشکلهایی پیدا شده‌اند که به تکرار تاریخ و چرخیدن در دایره‌ی منحوس تکرارها، دل بسته و آگاهانه یا نا آگاهانه منافع اکثریت عظیم مردم را زیر پا گذاشته و به جای گرویدن به انقلاب و رویدن بساط استثمارگران و ستم‌گران، آلترناتیو صرفاً سیاسی و در حد ایجاد جامعه مدنی در کسوت جمهوری لائیک دل خوش کرده و در عمل برای به حاکمیت رساندن جناح دیگر بورژوازی (بورژوازی لائیک) پا به میدان گذاشته‌اند.

فرصت طلبی در آغاز دهه‌ی ۱۳۰۰، پافشاری روی انقلاب ضدامپریالیستی و دموکراتیک را کنار گذاشت و دل به شعار قلبی جمهوری خواهی رضاخان، که برضدمشروطه طلبان و قیام‌کننده‌گان جنگل و غیره جنگیده بود، داد و دیدیم که عمر این شعار چندسال هم نبود و رضاخان پس از به قدرت رسیدن، دمار از روزگار جمهوری‌خواهان درآورد و سلطنت استبدادی را تداوم بخشید؛

فرصت طلبی در دهه‌ی ۱۳۲۰، به جای گرویدن به انقلاب ضدامپریالیستی و دموکراتیک، رفرمیسم را برگزید و با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ کفاره‌ی گناهان اپورتونیستی خود را پرداخت؛

فرصت طلبی در دهه‌ی ۱۳۴۰، "در مقابل انقلاب قهرآمیز راه رهایی خلقهای ایران است"، "راه رشد غیر سرمایه‌داری" را از طریق "ایجاد صنایع مادر" تبلیغ کرد و در عمل با "انقلاب شاه و مردم" هماهنگ شد؛

اپورتونیسم در دهه‌ی ۱۳۵۰، زمانی که جنبش مردم علیه رژیم شاه هر روز اوج تازه‌ای می‌یافت، به جای تبلیغ انقلاب، روی شعار "ضد دیکتاتوری" پافشاری نمود، سپس با نیروهای مذهبی علیه نیروهای انقلابی جبهه متحد تشکیل داد و خود نیز قربانی سیاستهای اپورتونیستی خویش گشت؛

اپورتونیسم در دهه‌ی ۱۳۷۰، باردیگر به دفاع از "جامعه‌النهی" جناحی از هیئت حاکمه پرداخت که نتیجه‌اش فقر و فاقه کارگران و زحمت‌کشان، به سلاخی کشیدن مطبوعات، قتل‌های زنجیره‌ای و تار عنکبوتی، به خون کشیدن مبارزات کارگران و دانش‌جویان و دیکتاتوری عربان امروزی شد؛

و امروز در دهه‌ی ۱۳۸۰، اپورتونیسم با علم کردن شعار جمهوری لائیک و جدانمودن اقتصاد از سیاست در پی سرنگونی (بخوان کنار رفتن مودبانه رژیم!) است تا با این جمهوری "آب و نانی" برای گرسنه‌گان ایران تدارک ببیند و منتظر سلاخی خودش توسط جمهوری خواهان لائیک بورژوازی حاکم، بشود! آن هم به فرض این که چنین شعاری به تحقق برسد!.

فرصت طلبی به سان "گره‌ی مرتضاعلی!" پیوسته چهار دست و پا روی زمین می‌افتد و کار خود را دوباره شروع می‌کند، زیرا خواهی نخواهی عاشق مناسبات بورژوازی است و مترصد رسیدن به جاه و مقام! لذا مبارزه علیه این اپورتونیسمی که در حال جوانه زدن

است و کندن این علف هرزه، ضروری است. کمونیستها باید با تأکید روی این که بدون ستاد رهبری کننده‌ی واحد طبقه کارگر- حزب کمونیست واحد ایران- که مبارزه‌ی اصولی و جدی را از جمله با اپورتونیسیم کنونی پیش ببرد، افق روشنی در انتظار کارگران و زحمت کشان نیست، به وضع نابه سامان و پراکنده‌ی خود، پایان بخشند. فقدان چنین حزبی باعث شده است تا بنا به ضرب المثل معروف "در نبود گریه، موشها شروع به رقصیدن می کنند"، باردیگر فرصت طلبان اصول فروش فعال شوند. امامبارزه طبقاتی تا بدان حد حاد است که اینان بازهم راه به جایی نخواهند برد. تجربه‌ی سوسیال دموکراسی اروپا در ایران به مثابه کشوری جهان سومی تکرار ناشدنی است.

*

چهره‌ی دوگانه‌ی حاکمیت امپریالیسم برجهان!

گرچه نظام امپریالیستی حاکم برجهان از بدو تولد ماسک دموکراسی خواهی و "دفاع" از عدالت و برابری افراد جامعه را از چهره‌اش کنارزده و مردم جهان چهره‌ی زشت، عبوس و خشن آن را به تمامی شاهد بوده‌اند، اما هنوز هم گرداننده‌گان این نظام وقیحانه از ضرورت استقرار دموکراسی در کشورهای جهان سوم دم می‌زنند و می‌خواهند "دموکراسی صادراتی" شان را از طریق بمبهای ده تنی هدایت شوند، بمبهای تاکتیکی آغشته به اورانیوم، شکنجه‌های وحشیانه (که نمونه‌ی آن را در زندانهای افغانستان، عراق، اسرائیل و پایگاه گوانتانامو دیده ایم) به مردم جهان سوم هدیه کنند!

حدود ۲۰۰۰ سال پیش، دموکراسی برای حل مناسبات بین برده داران در آتن در لفافه‌ی "حکومت مردم بر مردم" پیش کشیده شد تا شلاق برده داران بریدن برده‌ها هماهنگ تر فرود آیند و این دموکراسی حقیقی برای برده‌ها و مردم عادی به ارمغان نیآورد. مردم عادی که فاقد منافع خصوصی در حد استثمار دیگران نیستند و با بهره‌مندی از بخشی از ثمره‌ی زحمت خود زیسته‌اند، هیچ نفعی در حکم رانی بر یک دیگر ندارند. زیرا هرجا صحبت از حاکم شود، بدون تردید محکومی باید درکار باشد. بنابراین از بدو اختراع این کلمه، ریا و سالوسی بر پیشانی آن حک شد. و امروز دموکراسی بورژوازی چیزی جز "حاکمیت سرمایه بر مردم" نیست.

هم اکنون در آمریکا بر سر انتخابات ریاست جمهوری، تبلیغات وسیعی توسط دو طرف درگیر: "جمهوری خواه" و "دموکرات" پیش برده می‌شود. بوش مدعی است که می‌خواهد با "مبارزه با تروریسم بین المللی"، امنیت برای آمریکا به ارمغان آورد و لشکرکشی‌هایش را تحت این عنوان توجیه می‌کند. درحالی که نه برای مردم آمریکا امنیتی آورده، برعکس، حقوق مردم در آمریکا ضایع‌تر شده و نه در سایر نقاط جهان آرامشی به وجود آورده و به جای دموکراسی، مرگ را به تحفه برده است. رقیب انتخاباتی اش

نیز هیچ گاه به روشنی اعلام نکرده است که در فردای پیروزی اش، ارتش متجاوز آمریکا را از عراق و افغانستان، بی قید و شرط بیرون خواهد کشید و در مقابل تجاوز اسرائیل به حقوق خلق فلسطین خواهد ایستاد. علت این امر آن است که امپریالیسم بدون تجاوز به حقوق ملل ضعیف قادر به دوام نیست و دموکراسی طلبی امپریالیسم بیش از آن که جدی باشد، وسیله و بهانه ای است برای پای مال کردن حقوق دیگران.

چهره ی امپریالیسم در قرن گذشته با خون ریزیها و جنایاتش، بر مردم جهان آشکار شد. مبارزه علیه امپریالیسم و مقاومت مردم علیه گرگ تازیهای آن، باعث شده تا امپریالیسم هرچه بیشتر به قهر عربان متوسل شود تا با حرص و ولع بیشتر، به غارت جهانیان پردازد. هم اکنون پیوسته چه در جهان سوم و چه در کشورهای متروپول سرمایه، شکاف بین فقر و ثروت روز به روز گسترده تر و عمیق تر می گردد. در کشورهای پیش رفته ی صنعتی، نزدیک به سه دهه است که تعداد بی کاران به طور متوسط بین ۶ تا ۱۰٪ در نوسان بوده و نظام سرمایه داری راه حلی برای آن نیافته است و در واقع نمی خواهد بیابد. از یک سو بر تعداد میلیونرها و میلیاردرها افزوده می شود و از سوی دیگر تعداد افرادی که زیر خط فقر زنده گی می کنند، زیادتر و زیادتر می شود. هرخواست اعتراضی کارگران و زحمت کشان باتهدید تعطیل مؤسسه و انتقال آن به جای دیگر، روبه رو می گردد. اخیرا به بهانه ی وضع خراب اقتصادی دست برد به ساعات کار هفته ای کارگران آغاز شده و درصدداند تا آنها را به مرز ۳ تا ۴ ساعت در هفته افزایش داده و حتی ۸ ساعت کار در روز و ۴۰ ساعت در هفته را کنار بگذارند. این ها نشان و معنای دموکراسی امپریالیستی است که حرکت آزادانه ی سرمایه را فراهم می آورد تا سود بیشتری ببرد. اما نیروی کار نه حق دارد از دزدی ثمره ی کارش توسط کارفرما جلوگیری و نه حق استراحت! نیروی کار با دیکتاتوری نظام سرمایه داری مواجه است.

در عرصه ی بین المللی نیز حق تجاوز برای قدرت مندان محفوظ است و برای ضعیفان ممنوع! دولت آمریکای "دموکرات" تحت بهانه ی ساخته گی حق تجاوز به افغانستان، عراق، تهدید کره شمالی و ایران و غیره را امری مفروض به خود می داند و به بهانه ی وجود خطر، حتی به جنگ پیش گیرانه در برابر رقیب ناموجود، در هر جاکه مایل باشد دست می زند. در آمریکای لاتین پیوسته مشغول فتنه انگیزی، تجاوز به راه انداختن کودتا و غیره است تا دولتهای سر به زیر و نوکر آمریکا را روی کار بیاورد. در آفریقا جنگهای محلی هم اکنون توسط شرکتهای فراملی برای به دست آوردن امتیاز استخراج معادن غنی آن سامان دامن زده می شوند. درخاورمیانه با منابع عظیم نفت و گازش، امپریالیستها لولوخرخره ای به نام اسرائیل درست کرده اند که هیچ قانونی و تعهد بین المللی ای، جز قانون زورگوئی، نمی شناسد و امپریالیستها هم چشم روی چشم می گذارند، سواى آن که دست تجاوزگر امپریالیسم و در درجه اول آمریکا و انگلستان طی قرن گذشته و

تا به حال در این منطقه مشهود است. دموکراسی امپریالیستی حکم می کند که تروریسم دولتی عین دفاع از حقیقت معرفی شود و مقاومت و مبارزه ی مردم خاورمیانه علیه تروریسم دولتی عین تروریسم قلمداد گردد.

آمریکا علاوه برداشتن زرادخانه ی عظیم هسته ای و غیر هسته ای، حق ساختن و استفاده از بمبهای تاکتیکی هسته ای را برای خود مفروض دانسته و آنها را ساخته و به کار می برد. دولت آپارتاید ی اسرائیل نیز در ساختن و جواب ندادن به خواستهای بین المللی در زمینه ی بازگذاشتن درهای صنایع نظامی هسته ای اش به بازرسان آژانس بین المللی انرژی اتمی، خود را آزاد و محق می داند. حتا پاکستان و هندوستان هم فعلا به دلیل منافع و روابط ویژه با امپریالیستها می توانند بمب هسته ای بسازند. اما فشار بر روی دولت های کره شمالی و ایران دقیقه ای قطع نمی شود و کسی هم از خود سوال نمی کند که حداقل کره شمالی که طی ۵۰ سال اخیر هیچ کشوری را تهدید نکرده و اگر تنش های هم با کره جنوبی داشته به علت استقرار نیروهای نظامی آمریکا در کره جنوبی بوده است، چرا از آمریکا و اسرائیل برای صلح جهان خطرناک تر است؟

در این جا نیز باچهره ی دوگانه ی دموکراسی امپریالیستی مواجه می شویم. حق انحصاری سرمایه، حق انحصار تمام مسایل زیربنایی و روبنایی را باید شامل شود تا سرمایه های فراملی آسوده به چابیدن جهان و استثمار نیروی کار بپردازند. کره شمالی، ایران، سوریه و... حق نزدیک شدن به این حیطه را ندارند!

تروریسم دولتی به مثابه پدیده ای ضد انسانی، هزاران سال است بر مردم جهان توسط حاکمان اعمال شده است و امروز نیز اعمال می شود و تروریسم پرور است. تروریسم دولتی رژیم جمهوری اسلامی نیز مدنظر همه گان هست. اما تروریسم از پائین نیز به مثابه عملیات ضد انسانی به ویژه در کشورهای مسلمان نشین و در شرایطی که به علت وجود دیکتاتوری و سرکوبهای عریان، احزاب کمونیست داغان شده و یا به علت ضعف قادر به رهبری مبارزات مردم نیستند، به مثابه عکس العمل نادرست در برابر تجاوزات امپریالیستی-صهیونیستی و سرکوبهای دولتهای محلی، زمینه ی رشد را یافته و حتا تروریسم دولتی به این تروریسم از پائین دامن زده است و جنایات آن را نیز روزانه شاهدیم. پس اگر قرار است جهان از دست تروریستها نجات یابد باید در درجه ی اول جلو تروریسم دولتی را گرفت تا منشاء تروریسم غیر دولتی را خشکانده و آن را منفرد و نابود کرد.

اگر اسرائیل از اشغال فلسطین دست برداشته و پشت مرزهای ۱۹۶۷ خود بازگردد و سرزمینهای اشغالی دیگر کشورها را ترک کند، آیا بازم تروریستهای فلسطینی خواهند توانست ادامه حیات دهند؟ تروریسم ۷۰ ساله ی صهیونیستها قبل و پس از تشکیل دولت صهیونیستی اسرائیل، عنصر مقاومت و مبارزه را در مردم فلسطین به وجود آورده و به

علت فقدان رهبری انقلابی کمونیست، ابتکارعمل به دست نیروهای خرده بورژوازی و بورژوازی ملی- اسلامی افتاده است که در شرایط سخت محاصره ی اقتصادی، سیاسی و نظامی به تروریسم متوسل شده اند.

اگر مردم چچن بدون دخالت دولت روسیه و دخالت‌های دولتهای دیگر در امور چچنیا، حق تعیین آزادانه ی سرنوشت خویش را داشتند، هیچ دلیلی موجود نیست که تروریست‌های چچن در هم دستی با تروریست‌های اسلامی بتوانند فاجعه هایی نظیر فاجعه ی اخیر و به گروگان گرفتن کودکان دبستان و کشتن بیش از ۳۵۰ نفر آنها را در شهر بسلان مرتکب شوند و یا از طریق هواپیما ربای مردم بی گناه را به کشتن بدهند.

امپریالیسم هرچه گندیده تر شده و مقاومت مردم جهان را در برابر خود می بیند، هرچه بیشتر مشروعیت خود را درجهان از دست می دهد، به همان نسبت درنده تر عمل کرده و مذبحخانه دست به تاخت و تاز می زند تا عمر ننگین اش را چندصباحی افزایش دهد و جهان را وارد مرحله ای بس خشونت زا نموده است.

تنها راه مقابله با این نظام بربریت آفرین، بیداری کارگران و زحمت کشان جهان، متشکل شدن آنها و مبارزه ای جهانی برای سرنگون کردن حاکمیت نظام سرمایه داری از روی زمین است. در دنیای آزاد فردا، دموکراسی اختراعی طبقاتی، همانند دولتهای طبقاتی به موزه ی تاریخ سپرده خواهد شد. در دنیای آزاد فردا، مردم احتیاج به حکومت کردن و حکم رانی بر یک دیگر ندارند.

* * *

برخی از موضع گیریهای حزب در سه ماه اخیر :

سرم بندی حکومتی مزدور در عراق راه حل نیست !

اشغال گران امپریالیست، در هراس از وقوع عملیات نظامی گسترده در روز ۳۰ ژوئن ۲۰۰۴ که قرار بود "تفویض قدرت" به دولت پوشالی دست نشانده متجاوزین به رهبری آمریکا صورت گیرد، با عجله این شامورتی بازی را به پیش انداختند و در ۲۸ ژوئن دولت موقت عراق ظاهرا کارها را به دست گرفت. بلافاصله پال برمر حاکم آمریکایی عراق این کشور را ترک کرد و نیروهای نظامی امپریالیستها قرار است تا اطلاع ثانوی که معلوم نیست چند ماه یا چند سال طول خواهد کشید به اشغال عراق را ادامه دهند!

وسایل ارتباط جمعی امپریالیستها، این ظاهر فریبی نیروهای اشغال گر را با آب و تاب فراوان پخش کردند و آن را گامی مهم در استقرار "دموکراسی" در عراق دانستند و هم پیمانان آمریکا سریعاً دولت مزدور را به رسمیت شناختند. در حالی که بیش از یکسال و نیم است که مردم جهان تجاوز به عراق و سپس اشغال آن را توسط نیروهای خارجی محکوم کرده و خروج بی قید و شرط این نیروها را از عراق خواستار بوده اند. خیمه شب بازی اخیر، عوام فریبی آشکاری است که با ماندن نیروهای اشغال گر و گماردن عوامل مزدور سیا و ام.ای. ۶ انگلیس در راس هرم قدرت، هیچ معنا و مفهومی جز حفظ عراق در وابسته گی به امپریالیسم، ندارد.

اگر در افغانستان نیروهای مرتجع جبهه ی شمال (مجاهدین) حداقل سالها در مقابله با روسها و طالبانها جنگیده و صاحب "وجهه ای" شدند، اعضای اصلی دولت موقت عراق از کسانی تشکیل شده اند که فاقد هرگونه اعتباری در میان مردم بوده و برخی از آنها نظیر ایاد علاوی از عوامل سرسپرده و شناخته شده ی سازمانهای جاسوسی سیا و انتلیجنت سرویس هستند و بدین ترتیب این حکومت حتا رسواتر از حکومت افغانستان بوده و هرگز مورد تایید مردم عراق واقع نخواهد شد. جنگ و خون ریزی در عراق، همانند افغانستان ادامه خواهد یافت و دموکراسی اهدایی امپریالیسم نیز جز همین معنایی ندارد! در آستانه ی این جابه جایی در عراق، دولت آمریکا تلاش کرد تا با کشاندن پای کشورهای عضو ناتو و حتا سازمان ملل به عراق اندکی بار جنگ در عراق را به دوش آنها انداخته و گریبان خود را تا حدی از گیرکردن در باتلاق این جنگ برهاند. اما در اجلاس اخیر ناتو در آنکارا-ترکیه- در ۲۸ ژوئن و عدم پذیرش خواستهای آمریکا دایر به فرستادن نیرو به عراق توسط فرانسه، آلمان و ترکیه، نه تنها حاکی از وخیم بودن وضع در عراق و در برنداشتن منافی برای آن کشورها می باشد، بلکه هم چنین حاکی از آن است که تضاد منافع در عراق بین امپریالیستها کمافی السابق ادامه دارد و وحدت سازمان ناتو بیش از پیش به زیر علامت سوال رفته است. امپریالیستهای اروپا دیگر حاضر نیستند هژمونی آمریکا را در ناتو و در جهان بپذیرند و به دنبال تقویت خویش جهت تبدیل شدن به قطب برتر امپریالیستی، می باشند.

مجموعه ی این حوادث یک بار دیگر نشان داد که مبارزه طبقاتی و مبارزه علیه امپریالیسم موتور پیش روی تاریخ بوده و مقاومت و مبارزه مردم عراق علیه اشغال گران، تضادهای امپریالیستها را تشدید کرده است. به علاوه امر آزادی ملت‌های تحت ستم تنها و تنها به دست خودشان و برخوردار از رهبری انقلابی پرولتری ممکن است و به قول معروف "آزادی گرفتنی است و نه دادنی!" و همین مبارزات است که نقشه ی امپریالیستها را در کشاندن جهان به زیر سلطه بدون قید و شرط خود، از جمله در خاورمیانه، با شکست رو به رو ساخته است. و چنان چه این مبارزات در سراسر خاورمیانه

اوج بگیرد، امپریالیستها و صهیونیستها شکست فاحش تری از شکست آمریکا در هندوچین را تجربه خواهند کرد.

آنچه که در این میان به وضوح برجسته است، فقدان رهبری انقلابی پرولتری در حرکت مبارزاتی مردم عراق در شرایط کنونی است و به دلیل این کم بود، جنبش ضدامپریالیستی مردم عراق در راستای رهایی آنها از استثمار، استعمار و ستم ملی به طور نهایی قرار ندارد. وظیفه ی کمونیستهای راستین عراق است که این کم بود را هرچه زودتر جبران کنند تا بتوانند در راس مبارزات رهایی بخش کارگران و زحمت کشان و ملل تحت ستم عراق قرار گیرند.

خروج فوری و بی قید و شرط متجاوزین از عراق خواستی جهانی است!
پیروزی راستین مبارزات مردم عراق علیه تجاوز کاران در گرو رهبری پرولتری است!
حکومت موقت پوشالی دست نشاندۀ باید سرنگون شود!
تکرار کلونیالیسم قرن ۱۷ - ۲۰، دیگر ممکن نیست!
رهایی خلقهای خاورمیانه در گرو پیروزی سوسیالیسم در منطقه است!
۱۰ تیر ماه ۱۳۸۳ - حزب رنجبران ایران

*

مبارزه طبقاتی در دو راهی رفرم یا انقلاب ؟

رژیم جمهوری اسلامی ایران، همانند کلیه ی نظامهای طبقاتی استثماری، برای حفظ خود پیوسته از شیوه ی سرکوب عریان و خون ریزی استفاده کرده و در بیش از ۲۵ سال حیات ننگین اش، هرگز به حقوق توده های کارگر و زحمت کش احترام نگذاشته و اگر اینان توانسته اند بعضاً حقی به دست آورند، این ناشی از مبارزه ی بی امان و جان بازی آنها بوده است.

علیرغم این که رژیم جمهوری اسلامی ایران در انزوای نسبتاً همه جانبه ای در رابطه با مردم ایران و جهان قرار دارد، مع الوصف برای حفظ خود شمشیر را از روسته و از جمله نسبت به اعتصاب غذای تعدادی از زندانیان سیاسی-دربند^۱ اوین- با بی اعتنایی برخورد می کند؛ اعتصاب غذایی که وارد ۲۰مین روز خود شده و خواسته هایش در حد ابتدایی ترین مواد حقوق بشر می باشد!

حاکمین به اعتصابهای مکرر معلمان و پرستاران و خواسته های صنفی آنان، ترتیب اثر نمی دهد و برای پیش گیری از تداوم این مبارزات در ماههای آینده، دو نفر از مسئولان کانون صنفی معلمان - محمود

هشتی و علی اصغر ذاتی- را بیش از ۱۰ روز است که در بازداشت نگه داشته و باید منتظر بود تا در مورد مسئولین صنفی پرستاران نیز این کار را صورت بدهد!

رژیم گستاخ حامی نظام سرمایه داری، قانون نیم بند کار را عملاً به حال تعلیق درآورده، هم‌اکنون بیش از ۶۰٪ کارگران ایران براساس قراردادهای موقت یک تا سه ماهه، استخدام می‌شوند، با حداقل مزد و ۱۲ ساعت کار روزانه! و تازه این مزدها هم به موقع پرداخت نمی‌شوند. درحالی که حقوقهای کلان ۵ میلیون تومانی به مسئولین شرکتهای بزرگ- نظیر شرکت نفت- پرداخت می‌شود!

آزار زنان و تلاش مذبحخانه برای محدودکردن مجدد آنان در ابعادی بی سابقه، شروع شده، اعدام زندانیان سیاسی و غیر سیاسی شدت یافته و مبارزات دانش جویان در جهت کسب حقوق صنفی و دموکراتیک، با سرکوب جواب گرفته و رژیم نیروهای مزدور مسلح و امنیتی خود را بیش از گذشته، جهت جلوگیری از مبارزات دانش جویان و کارگران و زحمت کشان وارد صحنه نموده است!

حاکمین جمهوری اسلامی به علاوه به بهانه‌ی خطرتهدید از خارج، جو خفقانی و حکومت نظامی را دامن زده و جز با زبان زور با مردم رو به رو نمی‌شوند. در چنین شرایطی شیوه‌های مسالمت آمیز مبارزه - به ویژه در ابعاد کوچک- و به طریق اولی بازیهای پارلمانتاریستی نظیر فراندوم و مقاومت منفی، کاربری چندانی ندارند. مجموعه عملیات مبارزاتی مسالمت آمیز ۲۵ سال اخیر مردم، نشان می‌دهد که سرنگون ساختن رژیم ارتجاعی مذهبی حاکم بر ایران، با استفاده از این شیوه‌ها به تنهایی، جز کُرنش در برابر رفرمیسم معنای دیگری ندارد. با صدور اعلامیه‌های افشاگرانه، با حرکت‌های اعتراضی مسالمت آمیز در داخل و خارج کشور، با مراجعه به سازمانهای بین‌المللی برای دادخواهی و ... نمی‌توان انتظار سرنگونی رژیم و استقرار حکومت کارگران و زحمت کشان و ادامه مبارزه برای از میان برداشتن جامعه‌ی متکی بر استثمار و ستم طبقاتی را داشت!

در برابر ضدانقلاب مسلح، توده‌های مردم و نیروهای انقلابی نیز باید مسلح شوند. لذا آگاه، بسیج، متشکل و مسلح کردن مردم و انجام قیامهای محلی سراسری، آن خط قرمز انقلابی است که مرز بین مدافعین کسب قدرت به طریق رفرمیستی و یا انقلابی را مشخص می‌سازد. در همین ارتباط، آن نیروهای چپی که ایجاد ستاد فرماندهی واحد سیاسی طبقه کارگر را در دستور کار خود ندارند، عملاً به رفرمیسم و دست به دست شدن قدرت بین جناحهای بورژوازی خدمت می‌کنند.

توده‌های مردم تنها با دست زدن به انقلاب و تحت رهبری راستینی می‌توانند قدرت را به دست گرفته و از شر جامعه طبقاتی متکی بر استثمار و ستم طبقاتی، رها می‌شوند. سرگیجه‌ی کنونی جنبش ضد رژیم در ایران ناشی از تعلق نیروهای سیاسی در انتخاب راه حل انقلاب است.

انقلاب قهرآمیز توده‌ای، تنها راه‌هایی کارگران و زحمت کشان است!

پارلمانتاریسم نه، زنده باد حکومت شورایی!

زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم!

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!

حزب رنجبران ایران - ۳۰ تیر ۱۳۸۳

*

خون جانباخته‌گان تابستان ۶۷ در یک جوی جاری شد!

۱۶ سال از جنایت عظیم حاکمین جمهوری اسلامی ایران در کشتار زندانیان سیاسی ایران می‌گذرد. این جنایت در نوع خود چیزی کم‌تر از کشتار ارتش چنگیزخان، نازیها و فاشیستها نداشته و خمینی و دارودسته‌اش را در زمره‌ی چنگیزخانها، آغا محمدخانها، هیتلرها، موسولینیهها، فرانکوها، بوشها و امثالهم قرار داد. این جنایت نه از خاطره‌ی پدران و مادران و برادران و خواهران و فرزندان جان باخته‌گان و مردم ایران به این زودی خواهد رفت و نه مدافعین آن با هر رنگ و نیرنگی تطهیر خواهند شد! بر تارک دین مداران حاکم جنایات عظیمی حک شده است که جز با طرد دین از دولت و مبارزه با ایده آلیسم مذهبی و خرافات ناشی از آن، که هنوز هم صدها میلیون و شاید میلیاردها انسان را در زیر چنبره‌ی تخدیر آمیز خود اسیر کرده اند، زدوده نخواهد شد. دین اسارت انسان به دست انسان را به نام خدا و ماوراء الطبیعه خواستار است و اگر با زبان نتواند این اسارت را به بشر به قبولاند، با شمشیر دست به کار می‌شود و طبقات استثمارگر در پناه آن هزاران سال است که به چاپیدن ثمره‌ی کار انسانهای کار و زحمت ادامه می‌دهند.

اما در شانزدهمین سال گرد قتل‌عام زندانیان سیاسی، تنها مرثیه خوانی در مورد جان باخته‌گان کافی نیست. رژیم جمهوری اسلامی به رهبری خمینی برای تثبیت پایه‌های لرزان حکومتی‌اش که ناشی از قبول شکست در جنگ ارتجاعی ایران و عراق بود، ابلهانه و ددمنشانه به این قتل‌عام دست زد با معیار: "اگر با ما نیستی، علیه ما هستی و باید اعدام شوی!" نشان داد که منطق مرتجعین تاریخ یکی است و ۱۳ سال بعد همین ادعا از زبان بوش بیان شد! و بدین ترتیب گزلیک حاکمان بر قلب کمونیستها و دیگر نیروهای رادیکال ضد دیکتاتوری ولایت فقیه فرو رفت و در گودالهای تدارک دیده شده، به طور جمعی خاک شدند!

از این جنایت فجیع تاریخی، درس لازم گرفته نشد. ارتجاع منافع خود را بهتر از منافع مخالفین‌اش درک کرده بود. اپورتونیستهای انقیاد طلب دیروزی و آنارشیهها باز هم به جُست و جوی "رحمتی" از جانب جناحی از بورژوازی حاکم و یا امپریالیستها برآمدند

و خون جان باخته های شان را در چهار راه سیاست به قیمت ناچیزی فروختند. تعدادی از نیروهای مدعی کمونیسم نیز در پشت سر آنان، با ادامه به تفرقه، در عمل به سیاست متمیزه کردن جنبش کارگری و کمونیستی بورژوازی جهانی و داخلی لبیک گفتند و این جنبش را از داشتن رهبری پیش رو و کمونیست، محروم نمودند.

آیا قرار است هنوز هم خون کمونیستهای بدون کمون در جدایی از هم در یک جوی جاری شود؟ آیا قرار بر این است که کمونیستها هویت اصلی خود را که مبارزه زیر یک خط و در یک سنگر برای متحد کردن و رهبری کارگران جهان است، فراموش کنند؟ آیا قرار است که هنوز هم در حرف کمونیست و در عمل خرده بورژوا باقی بمانند؟

وقت آن رسیده است که کمونیستهای صادق به آرمان پرولتاریا عمیقاً بیانداشند که در خدمت کدام طبقه مبارزه می کنند و چرا جنبش کمونیستی جهان به حاشیه رانده شده و بورژوازی علیرغم انفرادش، بر مردم جهان مسلط است!

بیائید تا مشترکا سران رژیم جمهوری اسلامی ایران را در دادگاهی بین المللی و مرکب از قضات برجسته انقلابی، دموکرات و مردمی به محاکمه بکشانیم و کار ناتمامی را که دیروز شروع کرده بودیم به پایان برسانیم.

پرچم مبارزه تا به آخر جان باخته گان تابستان ۶۷ را برافراشته نگهداریم!
 برای سرنگون ساختن رژیم حاکم بر ایران، متحد و متشکل شویم!
 برای آزادی بی قید و شرط کلیه ی زندانیان سیاسی مبارزه کنیم!
 زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم، تنها راه رهایی!

اول شهریور ۱۳۸۳ - حزب رنجبران ایران

* * *
 * * *
 * * *
 * * *

بی تفاوتی نسبت به تئوری و عمل کمونیستی !

(به مناسبت ۸۵مین سالگرد ایجاد حزب کمونیست ایران - ۱ تیر ۱۳۹۹)

کسی که عمدا دیدگان خود را فرو نیندد، نمی تواند نبیند که این جریان "انتقادی نوین" در سوسیالیسم شکل جدیدی است از اپورتونیسم و هرگاه درباره ی اشخاص از روی جامه مجللی که خود را با آن آراسته اند و القاب پُر آب و تابی به خود بسته اند قضاوت نکنیم، بلکه از روی رفتارشان و این که در عمل چه چیزی را ترویج می کنند، قضاوت نمائیم، آن وقت معلوم خواهد شد که "آزادی انتقاد" عبارت است از آزادی جریان اپورتونیستی در سوسیال دموکراسی، آزادی تبدیل سوسیال دموکراسی به حزب دموکرات اصلاح طلب، آزادی رسوخ ایده های بورژوازی و عناصر بورژوازی در سوسیالیسم. لنین - چه باید کرد ؟

باکشف قوانین حرکت مادی جهان هستی و جوامع انسانی و توضیح علمی آنها (ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی) توسط مارکس و انگلس، بشریت در عرصه ی شناخت یک سر و گردن قدکشیده به بلوغ نسبی شعور اجتماعی رسید؛ به ایده آلیسم در توضیح جهان و تاریخ بشر فرمان ایست داد؛ اغتشاشات فکری را در این موارد به میزان زیادی از بین بُرد و درعین حال روند تکاملی جوامع را در خطوط کلی به دست داد که راه گشای مبارزه برای تغییر جهان و رهایی مردم از زنجیر اسارت استثمار، استعمار و تبعیضهای طبقاتی، جنسی، نژادی، ملی و مذهبی گردید.

طی ۱۵۰ سال اخیر، کمونیستها با آموختن و به کار بستن تئوری کمونیسم علمی در پراتیک و غنی کردن این تئوری، به پیروزیهای شگرفی دست یافتند. نظام فئودالی، قبل از این که به رهبری بورژوازی در انگلستان برچیده شود، بیش از هزار سال دوام آورده بود، درحالی که در عصر سرمایه داری، هنوز ۲۰۰ سال از استقرار آن در انگلستان و کمتر از ۱۰۰ سال در فرانسه، نگذشته بود که کمون پاریس (۱۸۷۱) بشارت زنده گی در جامعه ای انسانی تر به رهبری پرولتاریا و زحمت کشان را داد. این پیروزی به برکت حرکت آگاهانه ی بشر در تغییر وضع غیرعادلانه ی موجود آن زمان بود که از جمله با تکیه به آموزه های کمونیسم علمی حاصل شده بود.

تجارب کمون پاریس در زمینه ی ضرورت داغان کردن ماشین کهنه ی دولتی؛ تجارب انقلاب اکتبر روسیه (۱۹۱۷) در زمینه ی ضرورت وجود حزب پیش رو پرولتاریا، جهت رهبری مبارزات کارگران و زحمت کشان، هدایت قیام مسلحانه و کسب قدرت توسط پرولتاریا؛

زحمت‌کشان، هدایت قیام مسلحانه و کسب قدرت توسط پرولتاریا؛ تجارب انقلاب اکتبر چین (۱۹۴۹) در زمینه‌ی ساختن حزب در جریان مبارزه مسلحانه توده‌ای و سپس ساختمان سوسیالیسم و ادامه مبارزه طبقاتی در آن تا حد انقلابات فرهنگی و پیش بردن مبارزه بین دوشمی در درون حزب در تمامی این مراحل؛ تئوری کمونیسم علمی را غنا بخشیده و جنبش کمونیستی جهان با مسلح شدن به این تئوری به چنان درجه‌ای از شناخت و رشد رسید که اردوی کارگران جهان می‌رفت تا به قطبی تعیین‌کننده در سرنوشت مردم جهان، تبدیل شود.

اما بورژوازی نیز در مبارزه با خطر کمونیسم در ۱۵۰ سال اخیر بی‌کار ننشسته و در پی راه‌یابی برای بی‌اثر ساختن و کیند کردن لبه تیز شمشیر تئوریک و عملی پرولتاریا، به تلاش رذیلانه‌ای دست زد. آن هم کمونیسمی که هنوز دوران طفولیت و نوجوانی‌اش را می‌گذراند و شکننده بود. در شرایطی که مارکسیسم به مثابه تئوری انقلابی راه‌نمای مبارزه در جنبش کارگری و کمونیستی، برتری خود را نسبت به انواع نظرات اپورتونیستی، آنارشستی و تخیلی به ثبوت رسانده بود، تکامل سرمایه‌داری به مرحله‌ی حاکمیت انحصارات امپریالیستی در پایان سده‌ی ۱۸۰۰ میلادی، با تکیه به قدرت مادی‌اش - کسب مافوق سود توسط سرمایه‌های انحصاری و از طریق استثمار و غارت مستعمرات و تقسیم بخش ناچیزی از آن در درون طبقه کارگر در کشورهای متروپول سرمایه - و پارلمانتاریسم، به ایجاد تفرقه در درون جنبش کارگری پرداخته و با تبدیل کارگران یقه سفید و روشنفکران بوروکرات که از قبیل نظام سرمایه‌داری به آب و نانی رسیده بودند به عوامل سرمایه‌داری در درون جنبش کارگری و کمونیستی، زمینه را برای تخریب جنبش کارگری و کمونیستی از درون، فراهم ساخت.

به زیر علامت سوال بردن آموزه‌های مارکسیسم آغاز شد. رویزیونیسم انترناسیونال اول توسط افرادی مثل برنشتاین و کائوتسکی، کار خود را با تهی کردن مارکسیسم از هسته‌ی انقلابی و رزمنده آن و تبلیغ هم‌زیستی مسالمت‌آمیز پرولتاریا با بورژوازی، رقابت مسالمت‌آمیز و گذار مسالمت‌آمیز برای کسب قدرت توسط پرولتاریا که افکار واهی‌ای بیش نبودند، کوشید تا پرولتاریای انقلابی کشورهای پیش‌رفته سرمایه‌داری را به سازش با بورژوازی بکشانند. این امر با نفی دیکتاتوری پرولتاریا تکمیل شد و دیری نپائید که بورژوازی انحصاری، در احزاب سوسال دموکرات، بهترین دوست خود را یافت که وارد دولتهای بورژوایی شدند و در هم دستی با آنها، پرولتاریا را از دست زدن به مبارزه انقلابی علیه بورژوازی باز داشته و کوشیدند تا غرق در رفهمیسم سازند.

اما تجربه‌ی این احزاب در ۱۰۰ سال اخیر نشان داد که از طریق مبارزه مسالمت‌آمیز و پارلمانی، حتا در یک کشور کوچک هم، کارگران و زحمت‌کشان نتوانستند به قدرت حاکمه برسند و احزاب سوسیالیست و سوسیال دموکرات بهترین عصای دست بورژوازی انحصاری از کار درآمدند.

این شکاف در جنبش کارگری اولین ضربه‌ی تئوریک و عملی را به این جنبش و جنبش کمونیستی وارد ساخته و به ایجاد اغتشاش فکری در این جنبشها دامن زد. بدین ترتیب زمینه مادی و معنوی حمله به صف انقلابی پرولتاریا آغاز شد. پس از جنگ جهانی دوم، رویزیونیست‌هایی که با استفاده از اشتباهات کمونیست‌ها، در رهبری احزاب کمونیست در قدرت رسوخ کرده بودند، با ادعاهای مشابه ادعاهای رویزیونیسم انترناسیونال دوم، انشعاب دیگری را که به مراتب از انشعاب اول وسیع تر و خطرناک تر بود برجانبش کارگری و کمونیستی جهان تحمیل نمودند. تسخیر دژ سوسیالیسم از درون نه تنها اردوی جهانی پرولتاریا را به شدت تضعیف نمود و احزاب سابق کمونیست را به دامن بورژوازی و در کسوت سوسیال دموکرات انداخت، بلکه چنان تشتت فکری و جنگ نظری را دامن زد که نهایتاً لاقیدی و بی تفاوتی از یک سو و بدبینی و شک و تردید نسبت به حقانیت تئوری کمونیسم علمی از سوی دیگر را، به طور عمومیت یافته ای دامن زد. در آستانه‌ی قرن ۲۱، اصول فروشی مُد روز شده و تلاش می شود تا سنگ روی سنگ در بنای پُر عظمت کمونیسم علمی را باقی نگذارند. تجارب جمع بندی شده، به اثبات رسیده و به صورت تئوری درآمد پرولتاریا، امروز توسط تئوریهایی بورژوایی در کسوت رویزیونیست، خرده بورژوا و جیره خوار امپریالیسم، غیرقابل اعتماد و غیر قابل عملی معرفی می شود که ماحصل آن انکار طبقات و مبارزه طبقاتی، ستایش رفرمیسم و ارائه تئوریهای مافوق طبقاتی در زمینه دموکراسی، مدنیت، پوزیتیویسم، مدرنیسم و پُست مدرنیسم می باشد.

در نهایت، هم اکنون چنان آشفته بازاری در عرصه‌ی تئوریک ایجاد شده که نه تنها به مانعی در رشد کمونیسم علمی تبدیل گردیده، بلکه به کوتاه شدن قد بینشی کمونیست‌ها، به اندازه‌ی یک سر و گردن در مقایسه با دست آوردهای آنان در نیمه اول قرن بیستم، انجامیده است. مبارزات حاد ایده‌ئولوژیک دهه‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ نه تنها به پیروزی کمونیست‌ها در دفاع از کمونیسم علمی نیانجامید، بلکه منجر به رشد چنان دگماتیسم و یا بی بند و باری تئوریک گردید که به جای کمک به متحد شدن کمونیست‌ها، آب به آسیاب امپریالیسم و نوکران تبلیغاتی اش ریخت.

لذا دفاع از تئوری کمونیسم علمی که توسط مارکس، انگلس، لنین و مائو با بررسی مبارزات طبقاتی در گذشته و در زمان خود و شرکت در آنها فرموله شده بودند و تلاش برای به کار بردن آموزه‌های آن، وظیفه‌ی تخطی ناپذیر کمونیست‌ها در شرایط کنونی می باشد.

در شرایطی که نظام سرمایه داری جهانی به طور افسارگسیخته ای گسترش جهانی خود را دامن زده و تمام امکانات خود را برای نابودکردن جنبش کمونیستی و به انقیاد درآوردن جنبش کارگری جهانی به کار گرفته و نوکران قلم به دستش را در تخطئه‌ی

تئوری کمونیسم علمی بسیج کرده است، امر رهایی طبقه کارگر جهانی در پافشاری و دفاع از این تئوری، ایجاد احزاب واحد کمونیست در هر کشور جهت رهبری پرولتاریا و توده‌های زحمت کش برای کسب قدرت حاکمه، در هم کاری کمونیستها در هر منطقه جغرافیایی و جهان از طریق ایجاد پیوند فشرده با یک دیگر، به ضرورتی اجتناب ناپذیر تبدیل شده است. در برابر گلوبالیزاسیون سرمایه، درهم کوفتن مرزهای ملی توسط امپریالیستها، ایجاد ارتشهای فراملی جهت سرکوب مبارزات ملل کوچک، جهانی بودن امر رهایی طبقه کارگر نیز باید جواب شایسته خود را بیابد.

بدون جواب دادن به این مسایل و برعکس توجیه سکتاریسم و پلورالیسم به بهانه های "تئوریک" و لذا دست و پا زدن در ورطه‌ی اتمیزه کردن جنبش کمونیستی توسط نظام جهانی سرمایه، معنایی جز خدمت به تداوم حاکمیت جهانی سرمایه و ادامه‌ی امپراتوری آن طی دهه‌ها و شاید قرن‌ها، نمی باشد.

و اما آموزشهایی که کمونیسم علمی در این زمینه مطرح کرده و همه‌ی مدعیان کمونیسم ما با آگاهی از اجرای آن سرباز می‌زنند، کدامند؟

۱- طبق این تئوری، پراتیک انقلابی درمبارزه طبقاتی معیار و محک سنجش حقیقت آن است. اگر تئوری انقلابی توسط کمونیستها به درستی با پراتیک مشخص در هر کشور تلفیق داده شود و کمونیستها در راه تحقق آن جان‌فشانی کنند، باعث جلب اعتماد طبقه کارگر و زحمت کشان به دور خود می‌گردند. هرگونه تئوری یا عمل‌کردی که راه گشای پراتیک انقلابی نباشد- صرف نظر از عوامل عینی نظیر سرکوب و دیکتاتوری عربان در هر کشور- باعث جلب و متشکل شدن طبقه کارگر و زحمت کشان حول خط مشی انقلابی نگشته و فاقد ارزش انقلابی در عمل است.

۲- تئوری کمونیسم مجموعه‌ی به هم بافته‌ای است که از دیدگاه کمونیستها نسبت به جهان هستی تا شیوه‌ی عمل انقلابی را در بر گرفته و لذا باید به طور هماهنگی در عرصه‌ی جهان‌بینی، سیاست، تشکیلات، سبک کار و رهبری پیش بُرده شود که به طور فشرده در چند نکته زیر می‌توان خلاصه کرد: مبارزه طبقاتی آشتی ناپذیر است؛ انقلاب امر توده‌های میلیونی است و نه امر "نخبه گان" به تنهایی؛ باید ماشین دولتی طبقات استثمارگر حاکم را در هم شکست؛ سوسیالیسم گام اول در راه پیمایی طولانی به سوی کمونیسم است؛ مبارزه طبقاتی در سوسیالیسم هنوز جریان دارد و پرولتاریا تحت رهبری حزب پیش‌آهنگش - حزب کمونیست- کلیه‌ی این مبارزات را باید به پیش ببرد. هرگونه درک نادرست از یکی از این مقولات به کل سیستم مبارزاتی طبقه کارگر لطمه وارد ساخته و مانع از رشد مبارزه می‌گردد. درست به همان گونه که با از کار افتادن یا تغییر یک عضو از اعضای اصلی یک واحد ارگانیک باعث تغییر ماهیت یا فلج شدن آن می‌گردد.

به دیگر سخن، تئوری انقلابی باید از طریق تلفیق با پراتیک و نهایتاً تدوین برنامه و تاکتیکهای اساسی، تلاش مجددانه برای پیاده کردن برنامه از طریق سازمان دهی مبارزات طبقه کارگر و زحمت کشان، به رشد مبارزات آنان کمک کرده و شرایط را برای تغییر نظام کهنه و بریایی جهان نو فراهم سازد. در غیر این صورت یا تئوری به کار گرفته شده انقلابی نیست و یا به درستی به شرایط مشخص تلفیق داده نشده و از کمک رسانی به تغییر انقلابی ناتوان مانده است. از این جا چنین نتیجه می گیریم که :

الف- می توان سالها در مورد عادلانه بودن نظام کمونیستی، برتری سوسیالیسم نسبت به سرمایه داری، مادی بودن جهان و ارجحیت ماده بر شعور و غیر علمی بودن مذاهب و غیره داد سخن داد، اما این دورنما را سازمان دهی نکرد و این تلاش کمکی جدی به پیش روی مبارزه طبقاتی استثمار شونده گان و ستم دیده گان جامعه نکند؛

ب- می توان سالها در مورد ضرورت داشتن سیاست پرولتری در انقلاب به بحث و جدل پرداخت، اما در عمل با گفتن "سیاست من بهترین" آن هم بدون این که عمل انقلابی آن را ثابت کرده باشد، عملاً در جهت پیاده کردن سیاستهای ادعائی خود گام برنداشت و این ادعاها از سطح نوشته هایی بر روی کاغذها و یا بحثها فراتر نروند و بی اثر باقی بمانند؛

پ- می توان سالها در مورد ضرورت وحدت کمونیستها، ضرورت ایجاد حزب و تشکلهای صنفی طبقه کارگر پافشاری نمود، ولی در عمل از ایجاد این تشکل سر باز زد، تشکل خودی را بهترین معرفی نمود و به پلورالیسم تشکیلاتی زمینه ی رشد داد و حتا قادر به هدایت اعتصاب در یک کارگاه ۱۰ نفری کارگران نشد و تشتت صف واحد پرولتاریا را دامن زد؛

ت- می توان سالها در حرف ضرورت به کار بستن سبک انقلابی پرولتاریا را جار زد. اما در عمل سبک کار خرده بورژوازی محدود و تنگ نظر را به کار بست، در خرده کاری غرق شد و از متن مبارزه ی طبقاتی جدا ماند؛

و ...

در کلیه ی این نکات رشته ی سرخی که همواره همه ی آنها را متبلور ساخته و وابسته به هم می نماید، رابطه ی فشرده ی حرف و عمل است. حال اگر توجه کنیم که کمونیستها آگاهانه و نه کورکورانه دست به عمل برای تغییر جهان می زنند، متوجه می شویم که طرز تفکر انسانها ره نمون عمل آنها می گردد. کمونیستی که در حرف یک چیز و در عمل چیز دیگری را انجام دهد، در بهترین حالت انسانی است غیرجدی و لاقید و در بدترین حالت حامل آگاهانه و یا ناآگاهانه ی نظرات و سبک کار طبقات غیر پرولتری در درون پرولتاریا است.

لذا وظیفه‌ی کلیه‌ی کمونیستهاست که با دقت به نظرات و سبک کار رهبری تشکلهای مدعی کمونیسم برخورد کرده و ببینند تا چه حدی بین ادعاها و عمل آنها همخوانی وجود داشته و آیا این همخوانی جوابگوی عمل انقلابی پرولتاریا هست یا نه؟ و مصرانه از رهبری خودی بخواهند علت خط‌کشی خود را با دیگر تشکلهای چه‌گونه توجیه می‌کنند تا معلوم شود تا چه اندازه اختلافات جدی و تا چه اندازه قلابی، فرقه‌گرایانه و ذهنی است!

۳- کمونیسم علمی از همان ابتدا با ارائه‌ی "مانیفست حزب کمونیست" برنامه‌ی انقلابی پرولتاریا را بادقت بیان داشت که هسته‌ی مرکزی آن صرف نظر از نشان دادن تاریخ مبارزه طبقاتی، ایجاد حزب واحد کشوری و جهانی و دعوت به متحد شدن طبقه کارگر کلیه‌ی کشورها بود، به خاطر تغییر مناسبات طبقاتی به سود کارگران و زحمت‌کشان در هر کشور و در جهان. تعریف دقیقی نیز از کمونیستها را بیان داشت با تاکید روی این که آنها نه تنها مدافع منافع آتی بلکه مدافع منافع و مصالح آتی جنبش کارگری اند. پس با این تعاریف نمی‌توان با هزار نوع کمونیسم در هر کشور و جهان، سر و کار داشت!

بدین ترتیب، فرد یاتشکلی که برای وحدت کمونیستها در سطح کشوری و جهانی و وحدت صف پرولتاریا مبارزه نکند و برعکس انشعاب‌گری و پلورالیسم را در صفوف کمونیستها جارزند و این وحدت را با بیان صریح و روشن منافع مشخص و عام آن معین ننماید، فاقد کیفیت کمونیستی است!

۴- در ادامه تکامل تئوری کمونیسم علمی، لنین با نقد صریح خرده‌کاری در جنبش سوسیال دموکراسی روسیه، نه تنها روی ضرورت ایجاد حزب واحد کمونیست بر پایه‌ی وحدت روی نکات اساسی برنامه و تاکتیک و متکی بر مرکزیت دموکراتیک انگشت گذاشت، بلکه تاکید نمود که فتح روسیه بدون ایجاد سازمان زنده متشکل از انقلابیون حرفه‌ای کمونیست، ممکن نیست. عمل مَه‌رتابید را بر این دیدگاه زد.

بر این اساس، تشکلهایی که به نام کمونیسم با خرده‌کاری در شکل خودی و کل تشکلهای جنبش کمونیستی ایران و جهان به منظور عملی ساختن وحدت کمونیستها مبارزه نکنند و حاضر نیستند مرکزیت دموکراتیک پرولتری را در میان کمونیستها به اجرا درآورند تا به وحدت سازمانی برسند، در بی‌تفاوتی و وقت‌گذرانی، چون کبک سر به زیر برف کرده اند، فاقد کیفیت کمونیستی هستند!

۵- تکامل کمونیسم علمی به پشتوانه‌ی دست‌آوردهای تئوریک انقلاب روسیه باز هم ادامه یافته و در شرایطی که نظام جهانی سرمایه بر پایه‌ی رقابت آنارشیستی از یک سو و تمرکز دادن به سرمایه از سوی دیگر می‌رفت تا آقایی خود را بر جهان تثبیت کرده و کمونیستها را به تفرقه بکشاند و جنگ سختی را بر آنها تحمیل نماید و کمونیستها را به مرکز‌گرایی متهم می‌نمود، مائوتسه دون با تاکید بر این که مبارزه‌ی

دو مشی بین پرولتاریا و بورژوازی، تا زمانی که این دو طبقه وجود داشته باشند، در درون حزب دائما جریان داشته و وحدتهای نظری موجود بین اعضای حزب را خدشه دار می‌سازد، فرمول "وحدت - مبارزه - وحدت" را به مفهوم حرکت از وحدتهای موجود اولیه، مبارزه ایده ثلوثیک روی اختلاف نظرها و نهایتا رسیدن به وحدت در سطحی بالاتر با تکیه بر مرکزیت دموکراتیک را ارائه داد و حزب کمونیست چین را در جریان مبارزه ای ۵۰ ساله متحد و یک پارچه نگهداشت.

بدین ترتیب در سطح نظری و عملی، بسیاری از موانعی که می‌توانستند سد راه وحدت حزبی و مبارزه مشترک کمونیستها در یک سنگر شوند، از میان برداشته شدند. امروز نمی‌توان به صرف داشتن این یا آن اختلاف نظر در زمینه ای تئوریک یا عملی، وحدت کمونیستها را زیر علامت سوال برد، از وحدت سر باز زد و بر فرقه‌گرایی و آنارشیزم تشکیلاتی مهر تایید کوید! کمونیستها معتقدند که نظرات درست دیر یا زود در پراتیک صحت خود را ثابت می‌کنند و توسط کمونیستها پذیرفته می‌شوند. پس باید اجازه داد پراتیک صحت و سقم نظریه‌ای را نشان دهد و دچار عجله خرده بورژوایی و سازمان شکنی نشد و قبل از این که مشکلی پیش آمده باشد، قابله ی زیانندن چنین نارس نشد! به دیگر سخن، در ایران یا باید مدعیان کمونیست ما که در تشکلهای مختلف و یا به طور فردی فعالیت می‌کنند، رهبریهای موجود را تحت فشار قرار دهند که از موضع "مابترین" دست برداشته و مجدانه مبارزه ی ایده ثلوثیک سالمی را حول نکات اساسی برنامه و تاکتیک کمونیستی جهت رسیدن به وحدت آغاز کنند و یا بدانند که ادامه ی روند کنونی به معنای تایید سکتاریسم است که با پراتیک کمونیستی فاصله داشته، به آنارشیزم خرده بورژوایی میدان عمل را رها کرده و به خودخواهی بورژوایی لبیک گفته و در نتیجه به مانعی در جهت رشد مبارزات کارگران و زحمت کشان تبدیل می‌شوند. نباید فراموش کرد که خرده بورژوازی در ایران بخش قابل ملاحظه ای از جمعیت کشور بوده و بخشی از روشن فکران خرده بورژوا که علم کمونیسم را برداشته اند، آگاهانه یا ناآگاهانه تلاش می‌کنند پای کمونیسم را از آن کنند تا در کفشی که ساخته اند آن را جاده‌دهند! امروز لفاظیهای اولترا چپ و چپ و ولنگاریهای راست و رفرمیست در برابر متشکل شدن پیش روان طبقه ی کارگر به شدت سنگ می‌اندازند و انشعابات غیراصولی که طی ۲۵ سال گذشته شاهد آن در ایران بوده ایم، به ضعف جنبش کارگری خدمت می‌کنند.

لاقیدی نسبت به آموزشهای تئوریک پرولتاریا، بی تفاوتی نسبت به مبارزه ایده ثلوثیک، فاصله گرفتن از عمل انقلابی و به راه انداختن جار و جنجال در حیطه ی حرفهای بدون پشتوانه ی عملی، دامن زدن به فرقه‌گرایی، انشعاب‌گری و خرده کاری، شیوه تفکر و عمل

کمونیستی نبوده و شورش علیه آنها برحق است. وقت آن رسیده که با نقد قاطعانه ی لاقیدی نسبت به تئوری و عمل کمونیستی، پرچم ایجاد حزب واحد پرولتاریا را در تلاش برای پیوند یافتن با مبارزات کارگران و زحمت کشان، برافرازیم.

حزب کمونیست اول ایران بیش از ۷۰ سال پیش به دست ارتجاع بورژوا- فئودالی درهم شکسته شد، اما این حزب سنتهای انقلابی ای به جا گذاشت که باید همه ی کمونیستها از آن بیاموزند که مهم ترین آن متشکل شدن در حزبی واحد و پیشرو بودن در عمل بود.

ابراهیم - اول تیر ۱۳۸۳

* * *

خاورمیانه، جنگ عراق و نئوکانها!

بررسی اوضاع اقتصادی و سیاسی خاورمیانه در قرن بیستم نشان می دهد که از سالهای بین دوجنگ جهانی (۱۹۱۸-۱۹۳۹) و دوره ی "جنگ سرد" (۱۹۴۵-۱۹۹۱) و از آن زمان تا به حال (بعد از ۱۹۹۱) مثلث فلاکت بار وابسته گی (فروش نفت)، نظامی گری (از طریق خرید اسلحه) و سرکوب جنبشهای دموکراتیک و استقلال طلبانه (به منظور گسست از نظام جهانی سرمایه)، روند اصلی اوضاع را در خاورمیانه تشکیل داده و در این چرخه، درآمدهای نفتی کشورهای تولیدکننده نفت، از طریق خرید سلاحها و کالاهای نظامی، به طور مداوم به بانکهای کشورهای صنعتی جهان برگشت داده شده اند. در این دوره ی تاریخی، نظام جهانی سرمایه همیشه از دولتهای استبدادی و وابسته در این منطقه حمایت کرده است تا پول عاید شده از نفت را از طریق سازماندهی ارتش و نیروهای امنیتی، صرف حفاظت از جریان نفت و منافع دیگر این نظام در منطقه بنماید. چنان چه این درآمدها، توسط دولتها، صرف توسعه ی سیاسی و اقتصادی کشورهای مربوطه شده و از این جهت خطری متوجه منافع غیرمشروع نظام جهانی سرمایه و متحدین منطقه ای و بومی آن گردد، با واکنش شدید این نظام روبه رو گشته اند. این واکنشها از طرف هیئتهای حاکمه ی نظام جهانی سرمایه در تفرندهای خاصی در دوره های مختلف تاریخی در قرن گذشته انعکاس یافته اند.

در دوره ی ۵۰ ساله ی "جنگ سرد"، گرداننده گان نظام جهانی سرمایه، با توسل به مترسک "مبارزه علیه خطر کمونیسم" و یا "نفوذ شوروی" به گسترش نظامی و سیاسی خود در منطقه و ایجاد هژمونی نفتی، ادامه دادند. در دوره ی بعد از فروپاشی شوروی و پایان "جنگ سرد"، اینان نتوانستند تعریف جدیدی از موقعیت نظام جهانی سرمایه به سرکرده گی آمریکا ارائه دهند. زیرا این سرکرده گی با منافع قطبهای دیگر سرمایه در

این دوره کاملاً منطبق نبود. لذا اینان همان تئوریها و ترفندهای دوره ی "جنگ سرد" را در قالب و مفاهیم جدید ارائه داده و شروع به تراشیدن دشمنان خیالی و واهی کردند. بدون تردید، تبلیغ دیدگاههایی چون "پایان تاریخ" و "آخرین انسان" توسط فرانسیس فوکویاما، "تلاقی تمدنها" توسط ساموئیل هانتینگتون و "مبارزه علیه تروریسم بین المللی" توسط دیک چنی و دیگر محافظه کاران نوین (نئوکانها) به این خاطر است که این حاکمین در رژیم بوش بتوانند دشمنان خیالی جدیدی را در آن راستا تعریف نمایند.

محافظه کاران نوین حاکم در آمریکا، با تاثیریاتی که از دوره "جنگ سرد" و از ضدیت با مارکسیسم و هر نوع آموزه و اندیشه ی برابری طلبی دریافت داشته اند، امروز به قدرت طلبانی تبدیل شده اند که منافعشان بانظامی گری سیاست خارجی آمریکا و سیاستهای خصوصی سازی "بازار آزاد سرمایه" گره خورده و یا توسعه طلبی و جنگ افروزی درهم تنیده شده است. نئو کانها با این که ایده نئولوژی گرا هستند ولی تاکنون نتوانسته اند که یک ایده نئولوژی منسجم واحدی ارائه دهند. آن چه که به ظاهر منسجم به نظر می رسد، فقط قدرت عربان و تبه کارانه ی نظامی آمریکا است که امروزه در عراق به طور شفاف به نمایش گذاشته شده است. با این که آمریکا بزرگ ترین قدرت نظامی و تنها ابر قدرت در جهان است، ولی قدر قدرتی او بار دیگر از طرف نیروهای مقاومت در یک کشور کوچک جهان سومی به چالش جدی طلبیده شده است.

در عرض ۱۸ ماه گذشته که از اشغال نظامی عراق توسط نیروهای نظامی آمریکا می گذرد، نیروهای مقاومت در عراق نشان داده اند که نئو کانها، علیرغم توسل به جعل و دروغ و سرکوب آزادیهای مدنی و حقوقی در آمریکا، نتوانسته اند دیکتاتوری امپراتوری خود را در عراق برقرار سازند. طبق گزارش رسانه های گروهی "آلترناتیو"، اکثر شهرهای عراق عملاً به دست رزمندگان نیروهای مقاومت افتاده است و نیروهای نظامی آمریکا عملاً در یک جنگ چریکی شهری درگیر شده اند که کوچک ترین تجربه و تمرینی درمقابل با آن ندارند. تازه اگر رژیم بوش موفق به تربیت نیروهای نظامی خود درمقابل با این نوع جنگهای خیابانی چریکی گردد، باید تعداد نیروهای نظامی و سربازان را به طور روزافزون و قابل توجهی افزایش دهد. افزایش تعداد سربازان از ۱۳۰ هزار به ۲۵۰ هزار نفر جز از طریق خصوصی سازی کامل العیار نظامی، ممکن نیست. در حال حاضر نزدیک به ۲۰ هزار "سرباز پیمانی" در عراق حضور دارند که از طرف شرکتهای فراملی مثل "هالی برتن" در آمریکا اجیر شده اند.

مشکل طبقه ی حاکم آمریکا در مورد اشغال نظامی عراق فقط به حیطه ی نظامی و باتلاقی که روز به روز در آن بیشتر فرو می رود، محدود نمی شود. آمریکا در دوره ی جنگ ویتنام (۱۹۶۲-۱۹۷۵) با این که بانفرت شدید کشورهای جهان سوم رو به رو بود ،

ولی اقلاً موازنه و تعادل را در کشورهای اروپایی حفظ کرد. مقاومت عراق با این که از دو موهبتی که مقاومت مردم ویتنام بهره مند بود (کمکهای بی دریغ چین توده ای و شوروی)، برخوردار نیست، در عوض از حمایت معنوی وسیع مردم جهان (از جمله اروپائیان) و حمایت مادی و معنوی مردم عرب برخوردار است. در صورتی که هیئت حاکمه ی آمریکا، به ویژه نئوکانهای حاکم، بانفرت عمومی مردم در سراسر جهان، به خصوص در جهان عرب و مسلمان، رو به رو شده است که در دراز مدت در ریزش و افول قدر قدرتی آمریکا، تنش بزرگی بازی خواهد کرد. باید توجه داشت که این نفرت سیال است و هم چنان که منافع و امنیت امپریالیسم آمریکا را در منطقه ی خاورمیانه و اقیانوس هند به خطر می اندازد، موجودیت و حاکمیت نظام جهانی سرمایه در کشورهای اروپایی و در خود آمریکا نیز به زیر سوال می برد. نفرت علیه طبقه ی حاکم آمریکا به طور روزافزونی در حال افزایش است. مقاومت و مبارزه ی مردم عراق علیه تجاوزات آمریکا و عکس العمل تبه کارانه و جنایت کارانه ی نئو کانهای بدون شک نقش بزرگی در ازدیاد این نفرت جهانی بازی می کنند. به غیر از مقاومت و مبارزه ی خونین مردم عراق در این جنگ نابرابر، افشای روزانه جعلیات و مترسک سازیهای نئوکانهای در ازدیاد این نفرت به ویژه در حیطه های سیاسی و اخلاقی نیز نقش دارند.

بخشی از این جعلیات و مترسک سازیهای هیئت حاکمه ی آمریکا عبارتند از :

الف - نئوکانهای پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و به دنبال حمله های چهارگانه و اسرار آمیز به برجهای دوقلوی تجارت جهانی در نیویورک، پنتاگون و کاخ سفید، برای مدتی این باور را در ذهن مردم به ویژه در آمریکا ایجاد کرده اند که گویا آنها به "مکاشفه ای" دست یافته اند که در جهان دگرگونی عجیبی علیه "امنیت آمریکا" (بخوانید منافع نظام جهانی سرمایه و قدر قدرتی بلامنازع آمریکا) پدید آمده است. آنها محور و مدار اصلی این خطر را "تروریسم بین المللی" معرفی می کنند.

ب - نئوکانهای که در واقع از اتحاد سکولارهای ضد کمونیست و مذهبهای راست مسیحی طرف دار صهیونیسم تشکیل یافته و حاکمیت را در آمریکا قبضه کرده اند، بر این باورند که برای نجات جهان و رستگاری بشریت، آمریکا مسئولیت تاریخی دارد که به یک رشته جنگهای "پیش گیرانه" دست زده و در این راستا یک جانبه گری را انتخاب کند. آنها توقع دارند که دیگر کشورهای جهان نیز باید از "امپراتور" حمایت کرده و یا حداقل مخالفتی نکنند.

ج - نئوکانهای وانمود می کنند که چون به "حقیقت" دست یافته اند باید مردم جهان از آنها و از قیصرشان تبعیت کنند. خود بوش معتقد است که "هر که با او نیست، دشمن اوست". در واقع در این حالت، دست یابی به "حقیقت" از طرف بوش شباهت عجیبی به فعالیتهای کلیسای حاکم در قرون وسطا دارد که برای ایجاد و گسترش "خلوص دینی"

به ناپودی مخالفان کلیسای کاتولیک در سراسر اروپا می‌پرداخت. نئوکانه‌ها که اکثراً درباره‌ی مدیریت و اقدامات امپراتوریهای روم قدیم و بریتانیا مطالعات تحقیقاتی انجام داده‌اند، معتقدند که امپراتوری آمریکا نیز باید مثل روم عمل کند. روم تکامل خود را در غارت پارت (اشکانیان) می‌دانست و آمریکا نیز برای تکامل و گسترش خود باید به غارت عربان کشورهای جهان سوم و دردرجه‌ی اول کشورهای نفت خیز خاورمیانه توسل جوید تا باخذ و ایجاد هژمونی نفتی درخاورمیانه، موفق شود که به تسلط برجهان پرداخته و بشریت را به سوی "رستگاری" رهنمون گردد!

د - بر مبنای چنین مقدماتی و با توسل به تئوریهای فرانسیس فوکویاما ("پایان تاریخ" و ظهور "انسان آخر"، بخوان خاتم الانبیاء) و ساموئیل هانتینگتون ("برخورد تمدنها" و پیش بینی تلاقی و جنگ بین "غرب متمدن" و مدرن در ابتدا با دنیای تروریست پرور مسلمان نشین و سپس با چین)، بوش به صراحت اظهار می‌کند: "هرکشوری در هر منطقه‌ای، اکنون باید تصمیم روشنی بگیرد. شما یا ما هستید یا با تروریستها". واقعیت این است که امروز اکثر زندانیان سیاسی (به قولی نزدیک به ۹۸٪ آنان) در کشورهایی مثل اسرائیل، آمریکا، مصر، افغانستان، اردن، اندونزی، پاکستان، قزاقستان، کلمبیا و ... نه تروریست هستند و نه طرفدار جورج دابلیو بوش. این زندانیان به اتهام تروریست بودن به زندان افتاده‌اند.

رژیم بوش براساس توهمات و جعلیات و اشاعه‌ی خرافات و با علم کردن این ادعاهای دروغین که دولت صدام حسین دارای سلاحهای کشتار جمعی بوده و تهدیدی آتی و فوری برای امنیت آمریکا و جهان بوده و با "تروریستهای بین المللی" و القاعده نیز ارتباط داشت، در ۲۰ مارس ۲۰۰۳ به عراق حمله کرده و آن را به اشغال نظامی خود درآورد. نئوکانه‌های حاکم بر آمریکا اعلام کردند که بعد از "تغییر رژیم" در عراق و استقرار "دموکراسی" در آن کشور، دولت آمریکا وظیفه دارد که رژیمهای دیگر منطقه را سرنگون و نقشه‌ی "خاورمیانه‌ی بزرگ" را عملی ساخته و رژیمهای نه "گردن کش و شرور" بلکه "سر به زیر و مسؤل" را جای گزین آنها سازد.

هدف نئوکانه‌ها از تسخیر نظامی عراق این بود که از آن کشور به عنوان "سکوی پرش" و یا "ایستگاه بنزین گیری" استفاده کرده و با دست یابی به موقعیت هژمونی نفتی، قدر قدرتی امپراتوری آمریکا و صهیونیسم را در مرحله‌ی اول در "خاورمیانه بزرگ" (یعنی خاورمیانه به اضافه‌ی کشورهای منطقه‌ی قفقاز-آذربایجان، گرجستان و ارمنستان- و کشورهای آسیای میانه- قزاقستان، ترکمنستان، تاجیکستان، ازبکستان و قرقیزستان) و سپس در مرحله‌ی دوم در سراسر جهان حاکم سازند.

شایان ذکر است که آمریکای سلطه طلب نزدیک به ۱۰۰ سال پیش با توسل به جنگ علیه اسپانیا (۱۸۹۹-۱۹۰۱ میلادی) و تسخیر مستعمرات آن کشور، خواست که بعد از سرکوب جنبش ضدامپریالیستی و آزادی خواهانه ی مردم فیلیپین، آن کشور را به "سکوی پرش" و یا "ایستگاه بنزین گیری" تبدیل ساخته و بدین وسیله تسلط خود را در آسیای دور (چین، هندوچین، اندونزی و...) و اقیانوس کبیر نیز مستقر سازد. ولی روند اوضاع بین المللی - عروج ژاپون به عنوان یک قدرت اقتصادی بین المللی از یک سو و رقابت خونین کشورهای امپریالیستی اروپا بر سر تقسیم دوباره ی آفریقا و آسیا از سوی دیگر که به جنگ جهانی اول و وقوع انقلاب بلشویکی در روسیه منجر گشت - نگذاشت که امپریالیسم نوحاسته ی آمریکا به هدف استراتژیکی خود در آن مقطع زمانی، نایل آید.

امروز که آمریکا تنها ابر قدرت نظامی است، با برنامه ریزیهای معین توسط نئوکانها، می خواهد که با استفاده از عراق به هدف استراتژیکی نهایی خود یعنی تسلط بر جهان نایل آید. ژنرال گارنر، فرماندار نظامی عراق در سه ماه اول جنگ ، گفت : ... من فکر می کنم که ما باید همین حالا به عراق به عنوان "ایستگاه بنزین گیری" خود درخاورمیانه نگاه کرده و... از آن کشور که به ما یک امتیاز استراتژیک می دهد، تا زمانی که مردم عراق به ما اجازه می دهند که مهمان کشورشان باشیم، حداکثر استفاده را بکنیم". (رجوع کنید به www.gregpalast.com)

ولی امروز بعد از ۱۸ ماه اشغال نظامی و تبلیغات رسانه های گروهی وابسته در آمریکا، مردم عراق نه تنها اشغال گران را "مهمانان" خود محسوب نمی کنند، بلکه به مبارزه و مقاومتی طولانی و سخت علیه حضور آمریکا برخاسته اند. بر مردم عراق روشن است که بعثیهای سکولار نه با القاعده رابطه داشتند و نه صاحب سلاحهای کُشتار جمعی! حتا ژنرالهای آمریکایی که در تسخیر نظامی عراق شرکت دارند از مبارزات مسلحانه و گوناگون مردم و از مقاومت و جنگ تن به تن رزمنده گان عراقی گزارش می دهند و می گویند که وقتی عراقیها اسیر آمریکاییها می شوند "روحیه ی خود را نباخته و حتا حاضر به مصاحبه نیستند". و اضافه می کنند که دسته ها و گردانهای عراقی "بدون هیچ رابطه ای با فرماندهان ارشد خود، مقاومت می کنند و به تدریج ایده ثلوثی مقاومت درحال شکل گرفتن است و وضعیت اصلا بدان صورت نیست که مردم با گل از تانکهای ما استقبال کردند". ("روزشمار جنگ" در نشریه "یاس نو"، ۶ تا ۱۷ آبان ۱۳۸۲).

امروز مطبوعات و دیگر رسانه های گروهی طرفدار نئوکانها، به ویژه رسانه های زنجیره ای "فاکس"، مملو است از درجه ی "ترور" و "توحش" رزمنده گان عراقی و پُر است از "نجابت" و "حق طبیعی دفاع از خود" سربازان اشغال گر آمریکائی و انگلیسی، که خواست شان استقرار "دموکراسی" و "جامعه ی مدنی" در عراق است. صفحات تلویزیونهای

طرفدار رژیم بوش، وقیحانه غوغا می کنند. سربازان پیمانی و ژورنالیستهای وابسته و حلقه به گوش رامسفلد، چنی و بوش را می بینید که با قیافه های معصوم و مظلوم و لرزان در مقابل "تروریستهای فناتیک عرب و مسلمان" بر پرده سینماها و صفحه ی تلویزیونها نشان داده می شوند که سر آنها را از بدن جدا می کنند.

ولی حقیقت این است که مردم عراق می دانند که دموکراسی و حقوق بشر بوش، تبلیغات پوچ بوده و حرکت آمریکا در جهت عبودیت و اسارت ملت عراق است. مردم هر وسیله و شیوه ای را به یاری می گیرند تا قلم پای امپراتور را بشکنند و عراق را از زیر یوغ اشغال نظامی نجات دهند. البته مثل هر جنبش رهایی بخش، در جنبش مردم عراق هم، هستند گروههایی که بی رحمی و تبه کاری "حقوق بشری" و "متمدنانه" نظام جهانی سرمایه را فقط با بی رحمی به این تجاوزکاران، پاسخ می دهند. بدون تردید آن چه که ما در عراق شاهد آن هستیم یک مبارزه ی رهایی بخش علیه نظام جهانی سرمایه فعلا حاکم بر عراق است و هرتعضبی که درنابودی و یا تضعیف این نظام برتر توسط قربانیان نظام به خرج داده می شود و هر وسیله ای که در مقابله با تجاوز اتخاذ می گردد، نمی تواند مورد تایید و تصدیق مارکسیستها قرار گیرد. ولی از نظر سیاسی و جامعه شناسی قهر، قابل توجیه و فهم است. مبارزه ی قربانیان نظام جهانی سرمایه را نمی توان به بهانه ی نوع کار زاری که علیه نظام می کنند و نوع سلاحی که به کار می برند، تخطئه و نکوهش کرد. برعکس باید تجاوز نظام سرمایه (امپریالیسم) را جدا از نوع سلاحی که به کار می برد و نوع روشهایی که اتخاذ می کند، محکوم کرده و برعلیه اش مبارزه نمود.

انسانهای آزادی خواه و متعهد در سراسر جهان در پاسخ به نئوکانها که جنایات خویش را در عراق با پرچم دموکراسی، حقوق بشر و ... آذین بسته اند، معتقدند که شورش و قیام عمومی عراقیها علیه اشغال گران، ثمره ی سیاستهای تبه کارانه ی رژیم بوش و حامیان آن است که پس از این که خودشان بمبهای مدرن و آتش زا را بر فراز شهرهای فلوجه و نجف و بغداد و سامره و... می ریزند، زندانهای عراق را از زنان و کودکان پُر می کنند، تجاوز علیه آنان و شکنجه را توجیه می نمایند و زیرساخت اقتصادی جامعه ی عراق را نابود می گردانند و پس از این همه جنایت و رذالت روشها و شیوه های مقاومت رزمنده گان عراق را "بزدلانه"، "تروریستی" و ... جلوه می دهند.

بررسی روند مقاومت و پیکار در عراق و پیگیری رزمنده گان در مبارزه علیه حضور نظامی آمریکا، نشان می دهد که جنگ مردم در آن جا برضد اشغال گران، جنگی است برای بقا و حق زنده گی. ادامه ی این جنگ، که احتمال زیادی هست سالها به طول انجامد و به کشورهای دیگر منطقه نیز سرایت کند، امکان پیروزی جنگ مقاومت و شکست آمریکا و آزادی مردم را نه تنها در عراق تامین خواهد کرد، بلکه پی آمدهای

سیاسی گسترده ای را در سطح جهان به بار خواهد آورد. از هم اکنون ما شاهد روندهایی در اوضاع بین المللی هستیم که خیلی امکان دارد هم راه با تعمیق و گسترش عظیم ترین جنبش ضد جنگ در آمریکا و اروپا، باعث تحولات مهمی در زنده گی قربانیان نظام جهانی سرمایه گردد.

ناظمی - ۲۴ اوت ۲۰۰۴

* * *

جنگ در ویتنام و درعراق

(اریک ولتمن- کامبریج- به نقل از روزنامه بوستون گلوب، ۷ اوت ۲۰۰۴)

امروز ۴۰ مین سال گرد تصمیم گیری در مورد لایحه ی خلیج تونکن توسط کنگره ی آمریکا و تصویب جنگ ویتنام است.

تشابهات و تفاوتهایی بین وضعیت آن جنگ و تهاجم به عراق وجود دارد. در هر دو حالت توجیه عملیات نظامی قلبی بودند، رئیس جمهور جانسون، حمله ی هوایی به ویتنام شمالی را عمده تا در جواب به دو حمله به کشتیهای آمریکا - که حمله ی اولی به علت مانور نظامی خود نیروهای آمریکا و دومی هم ساخته گی بود و اصلا چنین اتفاقی نیفتاده بود- شروع کرد.

استدلالهای رئیس جمهور بوش در حمله به عراق نیز - وجود سلاحهای کشتار جمعی در عراق و در ضمن ارتباط داشتن رژیم عراق با عملیات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱- هر دو نادرست از آب درآمدند.

بوش ممکن است درسی را که به هم ردیف سابقش داده شد، نادیده بگیرد. اما جنبش با عظمت صلح طلبانه، امروز پخته تر و هشیارتر از سالهای ۱۹۶۰ عمل می کند. در سال ۱۹۶۴ مخالفت با درگیری آمریکا در ویتنام اندک بود. اعتراضات وسیع تا چندین سال به وجود نیامد.

سال گذشته میلیونها مردم سراسر جهان، قبل از شروع تهاجم بوش به عراق، دست به اعتراض زدند. اتحاد بین طبقه ی کارگر، آمریکای لاتینها، سبزها و دموکراتها و ساکنین حوالی حومه و درون شهرها، به وجود آمد. به طور محلی، گروههایی از روچستر تا آرلینگتن، نژادها و طبقات را سازماندهی کردند که صلح و عدالت می خواستند. با سازماندهی زیرکانه و کار سخت، جنبش به خاطر صلح می تواند به قطع جنگ بی پروای کنونی کمک کند.

واقعیتها از زبان نماینده گان نظام سرمایه داری جهانی:

"حمله ی بوش به عراق به خاطر "امنیت اسرائیل" بود و همه این را می دانند" ! (از سناتور هولینگس)

(مارک وبر - ۲۰ اوت ۲۰۰۴)

هنگامی که یک شخصیت سیاسی برجسته ی آمریکا جسورانه راجع به قدرت صهیونیستی صحبت می کند، این پدیده ی تازه ای است. اشارات سناتور کارولینای جنوبی در مورد این که عراق "به خاطر امنیت اسرائیل" اشغال شد و در واشنگتون هر کسی آن را می داند، اهمیت دارد.

ارنست فریتز هولینگس که از سال ۱۹۶۶ نماینده ی ایالت خودش بوده است، آخرین سال کار خود را در واشنگتون می گذراند. این واقعیت کمک می کند که توضیح بدهیم چرا او امروز لابی قدرتمند طرفدار اسرائیل را برملا می کند و به طور روشنی از قدرت آن صحبت می نماید.

او با بررسی وضعیت جنگ در عراق که در روزنامه "پست و پیک" در چارلستون آمده، می نویسد: "وقتی که عراق تهدیدی به حساب می آید، چرا باید به این کشور مستقل حمله می شد؟" جواب: "به خاطر سیاست بوش در حفظ امنیت اسرائیل. تحت رهبری پال ولفوویتس، ریشارد پرل و چارلز کراوتهمر، سالهاست مکتبی مخفی نگهداشته شده به وجود آمده با هدف تضمین امنیت اسرائیل، به منظور گسترش دموکراسی در منطقه".

چندین سازمان یهودی، هم چنین چندین شخصیت سیاسی یهودی، سریعاً به هولینگس برخورد کرده و صحبت های او را تحت عنوان یهودستیزی، نقد نمودند. اما او عقب نشست. به جای آن او در ۲۰ مه در سنای آمریکا نوشته خود را توضیح داده و به دفاع از آن برخاست. او گفت: "من به خاطر نوشتن این مقاله از خودم انتقاد نمی کنم." "من می خواهم که آنها از من معذرت بخواهند در مورد اتهام یهودی ستیزی". "پرزیدنت بوش به این دلیل وارد جنگ با عراق شد که "به دوستان اسرائیلی مان امنیت بیاورد" و "هرکسی این را می داند".

با اشاره به اکراه ناجوان مردانه ی اعضای کنگره در قبول آشکار این واقعیت، او اضافه نمود: "هیچ کسی مایل نیست بلند شود و بگوید چه چیزی دارد اتفاق می افتد؟". به جز چند استثناء، اعضای کنگره بی قید و شرط از اسرائیل و سیاستهایش حمایت می کنند، به خاطر "فشارهایی که از نظر سیاسی به آنها وارد می شود". "لابی طرفدار اسرائیل می داند چه گونه شما را تحریک کرده و بدواند"، اما "نه سناتور کارولینای جنوبی را".

او با جدی بودن ملاحظاتی می‌افزاید: "من راجع به این مسئله عمیقاً اندیشیده‌ام و می‌دانم که چه‌گونه است و متأسفم که کار ما به این‌جا رسیده است... انگیزه‌ی پرزیدنت بوش از ورود به جنگ به خاطر منافع اسرائیل، جلب حمایت یهودیان برای انتخابات بود. "پرزیدنت بوش با این ایده به قدرت رسید که دوباره انتخاب شود. من این را آگاهانه می‌گویم. من در این مکان با ۸ رئیس‌جمهور بوده‌ام. بله من از قطعنامه پرزیدنت بوش در مورد جنگ با عراق، پشتیبانی کردم، من گم راه شده‌ام. در آن‌جا اسلحه‌ای و تروریسمی و القاعده در کار نبودند. اینها دلایل ورود ما در جنگ بود. او تنها یک چیز در فکرش بود: انتخاب مجدد..."

"این یک توطئه نیست. این یک سیاست است. شاید من مایل به مخفی نگه داشتن آن نباشم. اما اکنون من می‌توانم به شما بگویم که من حاضر به جدل با هر یک از ۹۹ سناتور دیگر هستم تا به من بگویند چرا جنگ در عراق آغاز شد و این چه سیاستی است. این سیاست جدید پذیرفته شده‌ای است، تئوری دومینو در مورد قرن جدید آمریکا. این را همه می‌دانند و ما رفتیم تا دوستان اسرائیل را محافظت کنیم..."

"بگذارید متوجه شویم که ما به درد سر واقعی گرفتار شده‌ایم. عربستان سعودی با شلوغی رو به رو است. اسرائیل با شلوغی رو به رو است. ایالات متحده در کشمکش به سر می‌برد. من به این واقعیت اعتقاد پیدا کرده‌ام و قویاً اعتقاد دارم. آنها با محاسبه‌ی فشارهای سیاسی که به ما وارد می‌شود، سوت می‌کشند. هیچ کس مایل نیست که بلند شود و بگوید چه چیزی در حال انجام است."

هولینگس نقش کمیته‌ی روابط عمومی آمریکا و اسرائیل را مطرح می‌سازد، که بزرگ‌ترین لابی اسرائیل در واشنگتن است که سیاست آمریکا را در خاور میانه معین می‌کند. "اسرائیل هم سیاست دیگری جز سیاستهای ارائه شده توسط این کمیته ندارد. من آنها را اکثراً پذیرفته‌ام. اما من هم چنین از امضای برخی از آنها امتناع کرده‌ام، برای این که به پرزیدنت بیچاره شانس داده باشم."

"من به شما می‌گویم که هیچ پرزیدنتی چه جمهوری خواه و چه دموکرات حاضر نیست که هرچه کمیته‌ی روابط عمومی آمریکا و اسرائیل در مورد سیاست گفت، بپذیرد..." جنگ عراق "یک اشتباه بود. خلاصی از دست صدام ارزنده تر از کشته دادن بیش از ۸۰۰ سرباز و فلج و معلول شدن ۳۵۰۰ نفر نیست." "این جنگ مثل جنگ ویتنام اشتباه بود." "ما با حادثه‌ی خلیج تونکن دچار اشتباه شدیم و امروز هم این یک کابوس است." "همه‌ی اینها کثافتکاری است. به من از حمایت نیروهایمان سخن نگوئید. از آنها حمایت کنید. من با نیروهایمان طی سه سال جنگ بوده‌ام و همیشه از آنها پشتیبانی کرده‌ام."

اسکات ریتر، در گفت و گو با سانی میلر

میلر: اسم من سانی میلر، رئیس مرکز صلح تراپ روک در دیرفیلد ماساچوست، است. ما این امکان را به دست آورده ایم تا با اسکات ریتر که طی چندین سال بازرسی تسلیحاتی سازمان ملل در عراق بود، تماسی تلفونی داشته باشیم. او اساساً به بررسی طرز تهیه و ساختن تسلیحات و از بین بردن آنها در عراق می پرداخت و اعلام کرده بود که خلع سلاح امری مشکل و کسل کننده است. او تا زمانی که آمریکا دستور داد تا بازرسان از عراق بیرون بروند، مشغول کار در آن جا بود.

اگر مایل باشید امروز سوآلی عمومی راجع به تهدید اتمی درخاورمیانه از شما بکنم. اخیراً مردخای وانونو، علیرغم مخالفت دولت اسرائیل، مصاحبه هایی با وسایل ارتباط جمعی جهانی انجام داد. (وانونو کسی بود که تولید سلاح اتمی اسرائیل را در روزنامه ی ساندی تایمز لندن، افشا کرده بود و ۱۸ سال به خاطر بیان این حقیقت در زندانهای اسرائیل به سر برده بود.)

مایلم در مورد موضع اسرائیل درباره ی مخفی نگه داشتن سلاحهای اتمی و امنیت اسرائیل صحبتی بکنید. بی بی سی. در سال ۲۰۰۳ اشاره کرد که شیمون پرز نخست وزیر وقت اسرائیل و معمار برنامه ی تسلیح اتمی اسرائیل بعد از محاکمه ی وانونو گفت: "بدگمانی و ناروشنی در مورد این مسئله سازنده است. زیرا که آنها باعث تقویت بازدارنده گی نسبت به ما می شود." از سوی دیگر استدلال محمد البرادعی رئیس آژانس بین المللی انرژی اتمی است که می گوید: "خلع سلاح و گفت و گو امنیت بیشتری را برای اسرائیل تامین خواهد کرد." او می گوید: "ترس من این است که بدون چنین گفت و گوهایی بین اسرائیل و دیگر کشورها، عنصر تحریک کننده ی دایمی برای کشورهای منطقه در جهت تولید سلاحهای کشتار جمعی در حمله به زرادخانه ی اسرائیل به وجود بیاید...."

ریتر: من فکرمی کنم که ما از دوجانب باید به مسئله نگاه کنیم، اولاً ما باید بفهمیم که تا زمانی که اسرائیل سلاح اتمی داشته باشد، او دست به اقدامی زده است که به طور لاینفکی ستیزه جویانه است و بسیار خطرناک. این اقدامی است که می گوید: "ما با شما مقابله خواهیم کرد و اگر اوضاع بدتر شود ما در نهایت سلاحمان را به کار خواهیم انداخت." و اما کشورهای دیگر عربی و جهان عرب حاضر نیست عقب نشسته و شاهد بروز این اتفاق باشد. آنها نیز در جست و جوی سلاحهای بازدارنده ی خودشان

خواهند بود. ما این را در عراق مشاهده کردیم؛ نه تنها در سلاحهای بازدارنده به طور عام، حمله با سلاحهای بیولوژیکی، بلکه با بمبهای اتمی ابتدائی که عراقیها برای مقابله با اسرائیل در فکر تولید آن بودند. لذا این سلاحها اسرائیل را امن تر نمی کنند. درست عکس آن روی می دهد. اکنون ما با عامل جدیدی روبه رو شده ایم که اسرائیل سلاحهای اتمی اش را رشد داده، توافقات بین المللی و استانداردهای جهانی را زیر پا می گذارد و با بازرسی مراکز هسته ای و ظرفیت تولیدی سلاحهای هسته ای اش مخالفت می کند. بازهم این نشانه ی دیگری است که اسرائیل به خارج ارائه می دهد دایر براین که برای او درست است که پشت به بقیه ی جهانیان بکند و به تنهایی به تولید سلاحهای هسته ای برای دفاع از امنیت خویش بپردازد. اما نه برای دیگران. این معیار دوگانه ای است که بازهم به عجز جهان عرب منتهی شده و به جای افزایش به کم کردن برابری بین توانائی آنها در دست یابی به سلاحهای هسته ای و توانائی اسرائیل منجر می شود. توجه داشته باشیم که اسرائیل تعداد زیادی سلاحهای هسته ای احتیاج دارد. زیرا هدفهای زیادی را باید نشانه رود. درحالی که اسرائیل به قدری کوچک است که هردشمن هسته ای اش، سلاحهای هسته ای کمی را برای نابودکردن اسرائیل لازم دارد. لذا اسرائیل با سلاحهای هسته ای اش خود را در مقابل خطر بزرگی قرار داده است. شاید سلاحهای هسته ای در جریان جنگ سرد، لازم بودند. اما این دوره سپری شده است. امروز ما قطعاً در وضعیت جدیدی قرار داریم. فراموش نکنیم که ایالات متحده در وسط انتخابات ریاست جمهوری قرار دارد و هر دو کاندیدای ریاست جمهوری - بوش و کری - از خطر تکثیر و ساخت سلاحهای هسته ای، خطر تکثیر سلاحهای کشتارجمعی و اهمیت داشتن طیف وسیعی از کشورهای مخالف تکثیر و تولید این سلاحها، صحبت کرده اند. برای من مهم نیست که شما چه استراتژی ای دارید. این استراتژی با موفقیت رو به رو نخواهد شد، مادامی که اسرائیل در حفظ توانائی تسلیحاتی هسته ای اش، پافشاری کند. این توانائی اسرائیل پاشنه ی آشیل برای به زیر کنترل درآوردن سلاحهای کشتارجمعی می باشد. تا زمانی که اسرائیل درهای خود را به روی بازرسان بین المللی نگشاید و با برنامه ی خلع سلاح جهت از بین بردن توانائی هسته ای اش مبادرت نرزد، تمام کشورهای مسلمان دیگر درجست و جوی به دست آوردن مستقیم یا غیر مستقیم این توانائی خواهند بود.

میلر : با تشکر از صحبت شما در مورد برابری کلیه ی کشورها در مورد اجرای پروتوکول، به اعتقاد من اسرائیل قرارداد عدم تکثیر را امضا نکرده و در نتیجه شاید صحبت شما موردی اخلاقی درباره ی عدم تکثیر درجهان باشد.

ریتتر : درست است. اسرائیل آن را امضا نکرده، برای این که خود را در ورای آن می داند. امنیت ملی اسرائیل مانع از ورود به چنین قرار دادی است و این مضحک است. ما در شرایطی هستیم که کره شمالی به دلیل قانونی خود را از موظف بودن به

اجرای این توافقنامه، کنار می کشد، اما نماینده ی خود را به مراجع مربوطه می فرستد. درحالی که اسرائیل حتا قانونی بودن این توافقنامه و کاربردش برای اسرائیل را نمی پذیرد. اما علیرغم این، از سوی دیگر اسرائیل اولین کشوری است که انگشت اتهام را به کشورهایی که این قرار داد را زیر پا می گذارند یا نمی خواهند آن را امضا کنند، دراز می کند. بدین ترتیب، ما با یک معیار دوگانه ای رو به رو هستیم که برای امنیت اسرائیل مناسب نیست. من از موضع کسی صحبت می کنم که خواستار امنیت اسرائیل است و می خواهد اسرائیل صدمه نبیند، اسرائیلی که بتواند در صلح با همسایه گانش زنده گی کند. لذا من ضداسرائیل نیستم. من دوست اسرائیل هستم و به دوستانم در اسرائیل می گویم " سیاست هسته ای شما، مناسبان نیست."

میلر : مایلم شما در مورد سوریه و ایران و عراق قبل از جنگ صحبت کنید. براساس تحلیل شما عراق زمانی می خواست سلاح هسته ای درست کند. این چه معیار دوگانه ای است که آمریکا در سیاست خود در این رابطه نشان می دهد ؟

ریتتر : بازهم ما در وضعی هستیم که به درستی روی عدم تکثیر سلاحهای هسته ای، تاکید می کنیم. ما به طور جدی به کشوردولتها نظیر عراق، کره شمالی و ایران برخورد می کنیم. ما متحدین مان را در این زمینه نظیر اسرائیل و پاکستان نادیده می گیریم. فراموش نکنیم که پاکستان توانائی تولیدات هسته ای اش را با زیر پا گذاشتن توافقنامه ی عدم تکثیر انجام داد و ما هیچ کاری جدی برای ممانعت از آن به عمل نیاوردیم. درنتیجه ما یک معیار دوگانه در رابطه با دیگرکشورها داریم که برخی را در انجام این کار بد خطاب می کنیم و با برخی دیگرموافقت می کنیم. پس ما معیار خودمان را داریم. من از سال ۱۹۸۰، موقعی که جنگ سرد در اوج خود بود، به بازرسی کنترل سلاحها واردشدم و باخود می گفتم که ایده ی کنترل تسلیحات و خلع سلاح باعث می شود که ما از سراشیب سقوط دورشویم و به سوی عقب برگرداندن ساعت اتمی درحرکتیم. ما در این زمینه تاحدی هم طی مدتی پیش روی داشتیم... ولی اکنون درجهانی زنده گی می کنیم که با تهدید شوروی مواجه نیستیم. ما با هیچ تهدید جدی روبه رو نیستیم. و باز هم مشغول ساختن نوع جدیدی از "سلاحهای هسته ای قابل استفاده" هستیم. حال این "سلاحهای قابل استفاده" چه هستند؟ اینها سلاحهایی هستند که می توان آنها را مورد استفاده قرار داد، برخلاف سلاحهایی که در زمان جنگ سرد می توانستند شهریزرگی را نابودکنند. ما کلمه ای داریم به نام (MDA) که مخفف جمله ای است به نام (Mutually Assured Weapons) که به مفهوم نابود کردن مطمئن یک دیگر است. هرکسی می داند که به کارگیری چنین سلاحی دیوانه گی است. اما این گامی نیست که امروز برمی داریم، دیگر درمحافل قدرت در واشنگتون استفاده از این سلاحها دیوانه گی به حساب نمی آید. ما در تدارک ایجاد سناریویی هستیم که بتوانیم

این سلاحهای پیش گیرنده را به کار ببریم و این معیار غلطی را جا می اندازد. زیرا که علامت ناجوری بروزی دهد. لذا سیاست ما باید روی خلع سلاح هم راه با سیاستهای مهم در مورد عدم تکثیر و ضدتکثیر تمرکز یابد. اما اگر ما بگوئیم که ما مجموعه ای از سلاحهای قابل استفاده هسته ای می سازیم و ما آنها را در برنامه هایمان خواهیم گنجاند، این به کشورهایی مثل کره شمالی، ایران و غیره که سناریوی عراق را پیش رو دارند، چه توصیه می کند: باید فهمید که اگر عراق بمب هسته ای داشت برای دولت بوش مشکل بود که بتواند به عراق حمله بکند و شاید این تنها کلید برای تامین آینده ای امن برای آنها باشد. امنیت کره شمالی و ایران از نظر رهبری این کشورها نیز تولید چنین سلاحهایی است. اما دوباره این محیطهای پر از تنشی را به وجود می آورد که می تواند خارج از کنترل شده و به قتل عام هسته ای در برخی نقاط جهان منجر گردد. و اگر یک بار شما سلاح هسته را به کار بردید، این به مثابه غولی است که از بطری خارج شده و آن وقت راهی برای بازگرداندن آن باقی نخواهد ماند.

میلر : با تشکر از شما. من کلمه ی "قابل استفاده" برای سلاحهای هسته ای را نمی توانم به کار ببرم. به نظر می رسد که این دو کلمه را نمی توان باهم به کار برد. می خواهیم که شما بگوئید که آیا گام برداشتن و برنامه ریزی برای جنگ هسته ای در واقع دور شدن از وظایف ما در قبال قرار داد عدم تکثیر است و آیا دولت ما حق قانونی این کار را دارد، زمانی که قرار داد اعتباری همانند قانون دارد؟ کنگره مسئول تایید قرار دادها است و نه دولت. دولت وظیفه دارد خواست مردم را که توسط کنگره بیان می شود، به اجرا در آورد. آیا از روند توافقات قانونی در مورد خلع سلاح داریم دور می شویم؟

ریتتر : مسئله ای قانونی پیش آمده است که مشابه روندی است که ما وقتی از قرار داد ضد موشکی (Anti Ballistic Missile) یا به طور مخفف (ا.بی.ام.) بیرون آمدیم. شما اعلامیه ای می دهید و فاصله می گیرید. من وکیل امور بین المللی نیستم و اگر صادقانه بگویم، قرار دادها را مطالعه نکرده ام تا دریابم که این کار ما قانونی است یا نه. اما آنچه که می دانم این است که این کار علامت نادرستی است از جانب ما. خلع سلاح و عدم تکثیر و ضدتکثیر احتیاج به توافق نامه ی قانونی دارد، توافقات بین کشورها در اثر عقد قرار دادهایی صورت می گیرند که باید مورد مذاکره قرار بگیرند، امضاء شوند و به عمل درآیند. این یک خیابان دو طرفه نیست که بگویی راه دو طرفه است و برای من احترام به آن الزام آور نیست. اکنون دولت ما زیر نظر بوش است که به توافقات بین المللی مثل مانع نگاه می کند، آنها را کنتراتی تصور می کنند و نمی خواهند الزامی در مورد آنها داشته باشند. آنها می گویند که این قرار دادها نقص دارند و دیدگاه دیگری نسبت به قوانین دارند: قانون طبیعی و ذاتی یا درخود(بخوان قانون جنگل- مترجم) که در آن ایالات متحده حق لاینفک دفاع از خود را دارد و از "آمریکا اول" صحبت می کنند.

من آمریکایی هستم و کشورم را دوست دارم و من کشورم را در درجه اول و جلوتر از چیزهای دیگر قرار می‌دهم. اما من می‌دانم که ما در جامعه ای جهانی زنده گی می‌کنیم که احتیاج به برابری دارد، که کشورها در برابری باهم هم زیستی می‌کنند. به ساده گی اگر کشوری خود را بالای دیگر کشورها قرار دهد و دولت بوش سیاست آمریکا را در درجه اول و بالاتر از همه می‌داند، بالاتر از قانون، در این جا هم زیستی مسالمت آمیز از کار می‌افتد. این اساسا موضعی دیکتاتورمآبانه است که ما راه حلها را به جهانیان دیکته کنیم، صرف نظر از آن که آنها موافق باشند یا نه، راه حل قانونی باشد یا هرچیز دیگر! ما دستور می‌دهیم و جهانیان هم باید یا آن را قبول کنند و یا کنار بروند. این راه حل مناسبات نیست. قانون بین‌المللی نقشی دارد که الزام آواراست. وقتی که ما از این قوانین فاصله بگیریم و قرار داد را به مثابه قول نامه ای در نظر بگیریم که هر لحظه ای می‌شود زیر آن زد، باید بیاد بیاوریم که این مردم بودند که قانون اساسی ایالات متحده را به مثابه یک تعهدنامه نوشتند، حال صحبت از این می‌شود که تعهدنامه‌ها دیگر قابل دوام نیستند، قابل کاربست نیستند، به ویژه در جهان بعد از ۱۱ سپتامبر (۲۰۰۱) و اگر اینان مایل به دور شدن از قوانین بین‌المللی هستند، در رابطه با قانون اساسی مان چه می‌خواهند بکنند. لذا من با موضع دولت بوش موافق نیستم. من فکر می‌کنم که کار آنها با قوانین بین‌المللی در تضاد بوده و غیرقانونی است و از نظر قانون اساسی آمریکا نیز بد است....

میلر : مایلم که شما تشریح کنید جنگ پیش گیرانه ی ما کجا مؤثر افتاده و راه خروج ما از مهلکه ی عراق چه گونه است ؟

ریتتر : این سوآلی است که توسط افراد مطرح می‌گردد که می‌گویند : " خوب شما ضدجنگ هستید. شما گفتید که در عراق سلاح نبود و حالا ما آنجا هستیم. چه گونه از آن جا بیرون بیائیم؟" من نمی‌دانم. اما به طور رسایی استدلال می‌کنم ... که این یک مهلکه است که ما در آن پیروز نمی‌شویم و غالب نمی‌گردیم... مردم ضربه خواهند خورد. شهرت ما شدیداً لطمه خواهد خورد. خزانه ی ملی ما از دست خواهد رفت. راه حل ظریفی وجود ندارد. ما کارخوبی برای عراقیها و آمریکائیها نمی‌توانیم انجام دهیم. چنین چیزی اتفاق نخواهد افتاد. ما این جنگ را باخته ایم. ما نه تنها جنگ را درعراق باخته ایم، بلکه جنگ علیه ترور را! و ما درخطر از دست دادن موقعیتمان و ارزشمان درجهان هستیم.... ما داریم احترام خودمان را درجهان از دست می‌دهیم. ما باید بفهمیم که این تنها مردم عراقند که می‌توانند مشکل را حل کنند... ما از عراق به همان گونه بیرون خواهیم رفت که اسرائیل از لبنان رفت و ما ویتنام را ترک کردیم... شما اکنون با فرد جمهوری خواهی رو به رو هستید که از کمیته ی نیروی مسلح است و قصد کنار رفتن از کمیته ی اطلاعات را دارد و می‌گوید:

"ما در عراق کاملاً نادرست عمل کردیم. این یک کابوس است". هرچه بیشتر ما در عراق بمانیم، کمتر امنیت خواهیم داشت....

* * *

آیا خلاء تابستان را پائیز داغ پُر خواهد کرد؟

این پرسشی است که در آلمان همه روزه از طریق وسایل ارتباط جمعی، میتینگها و تظاهرات فضای جامعه را اشغال کرده است. در حالی که شرکتهای عظیم آلمانی نظیر دایملر-کرایسلر، زیمنس، فولکس واگن، اوپل از فرصت تابستان جهت هجوم به کارگران و کارکنان این مؤسسات بهره جُستند و احزاب بزرگ مشغول چانه زنی جهت وارد آوردن فشار هرچه بیشتر به کارگران و بیکاران بودند، در بطن جامعه امواج اعتراض عمومی از عمق به سطح آمده و جامعه را دستخوش التهاب کرده است.

آمار بیکاری رسمی اعلام شده توسط دولت، ۴،۴ میلیون نفر در اواخر ماه اوت می باشد (رقم واقعی ۸،۲ میلیون است). در این آمار صدها هزار نفر که مشغول دیدن دوره های کوتاه مدت تعلیماتی، برای جذب در بازار کار و یا قراردادهای کمتر از یکساله که توسط دولت سوبسید می شوند، منظور نگردیده. درصد رسمی بیکاران ۱۰،۷ است و این رقم در بخش غربی آلمان بین ۸ تا ۹،۵ و در بخش شرقی بین ۱۲ تا ۳۰ درصد را شامل می شود. رقم بیکاران در سال ۱۹۹۸ که دولت ائتلافی دموکرات مسیحی و لیبرال دموکراتها سقوط کرد، ۳،۵ میلیون نفر بود. در این سال حزب سوسیال دموکرات و سبزها با اعلام اینکه در عرض ۲ سال این رقم را به زیر ۳ میلیون و در پایان ۴ ساله حکومتی به زیر ۲،۵ میلیون خواهند رساند، برنده انتخابات پارلمانی شدند.

در سال ۹۸، سندیکاهای آلمان با نزدیک به ۱۶ میلیون عضو، بخش اعظم پایه توده ای سوسیال دموکراتها را تشکیل می دادند و نقش عمده ای در نتیجه انتخابات داشتند. آنها با شعار "مبارزه جهت انتخاب سیاستی دیگر" میلیونها مارک از صندوق سندیکاها صرف پیروزی سوسیال دموکراتها نمودند که به عنوان "قدردانی" از پشتیبانی رهبران سندیکاها، در طول ۶ سال گذشته، "رفرمهایی" را بر علیه طبقه کارگر، زحمتکشان و بیکاران جامعه، پیش بردند که دولت ائتلافی دموکرات مسیحی و لیبرال دموکراتها در بیش از ۱۷ سال حکومت خود، ناشی از رویارویی با مبارزه متشکل کارگران و زحمتکشان و بیکاران، جرات انجام هیچکدام از آنها را نداشتند. طنز تاریخ این است که رسالت این هجوم وحشیانه به دست آوردهای معیشتی، حقوقی و رفاهی مردم توسط حزبی می بایست صورت گیرد که با پرچم سوسیال دموکراسی در بیش از ۹۰ سال، نقشی جز خیانت به جنبش کارگری و دستاوردهای طبقه کارگر نداشته است.

در این ۶ سال گذشته رهبران سندیکاهای کارگری که بعضا در راس حزب سوسیال دموکرات و دربارلمان آلمان شرکت دارند، از هیچگونه خیانتی در همدستی با حزب سوسیال دموکرات در هجوم به منافع کارگران، زحمتکشان و بیکاران مضایقه نکردند. نتیجه اینکه سندیکاها بیش از ۳۰٪ اعضای خود را در ۴ سال گذشته، از دست داده اند. طبق نظرخواهی هفته آخر اوت، چنانچه انتخاباتی صورت گیرد، دموکرات مسیحیها ۴۶٪ و سوسیال دموکراتها ۲۵٪ آراء مردم را کسب خواهند نمود.

در بهار ۲۰۰۴، شرکت دایملر-کرایسلر حمله به کارگران را آغاز کرد. آنها اعلام کردند که در واحد تولیدی جنوب باید در سال ۲۰۰۵ مبلغ نیم میلیارد یورو از مخارجشان را بکاهند. در غیر این صورت، این واحد تولیدی به شمال آلمان و یا به آفریقای جنوبی نقل مکان خواهد کرد. شورای کارگران و کارکنان آن واحد تولیدی اعلام کردند که حاضرند ۲۵۰ میلیون یورو از حقوق آنها کسر شود ولی مدیران شرکت، هم چنان برخواسته های خود پافشاری کردند. در همبستگی با این واحد تولیدی در دیگر واحدهای تولیدی نیز تظاهرات متعددی انجام گرفت و بالاخره این توافق حاصل شد که ۱۰٪ از حقوق مدیران و بقیه نیم میلیارد یورو از حقوق کارگران و کارمندان کم شود.

در شرکت زیمنس نیز با طرح اینکه باید ۳ ساعت در هفته بیشتر کار شود، مدیران به دنبال مدیران دایملر-کرایسلر روان شدند. رهبران سندیکاهای کارگری در مقابل این فشار نیز زانو زدند و تنها توانستند از شرکت زیمنس این قول را بگیرند که در دو سال آینده کسی اخراج نشود. توضیح اینکه روند مشابهی نیز در فرانسه برای افزایش ساعات کار ۳۵ ساعت در هفته به دنبال عمل مدیران شرکت زیمنس آغاز شده و به علاوه میزان افزایش مزد اضافه کار را قرار است از ۲۵٪ به ۱۰٪ برسانند. و دولت فرانسه مشغول بررسی این پیشنهاد است. رجوع کنید به لوموند ۲۷ اوت ۲۰۰۴

شرکت فولکس واگون نیز یک قدم فراتر گذاشته و اعلام کرد که باید تا سال ۲۰۱۱ مقدار ۳۰٪ از مخارج آن باید کم شود (۶ میلیارد یورو) و این امر باید از طریق "ساعات کار طولانی، دستمزد کمتر، از بین رفتن عیدی و کم کردن مرخصی" انجام گیرد. دور اول مذاکرات بین شوراهای کارخانه در ماه اکتبر انجام خواهد گرفت. این شرکت در سال ۲۰۰۳ مبلغ ۱٫۱ میلیارد یورو سودخالص داشته است!

پیش بینی می شود که ۳۰ شرکت بزرگ آلمانی به طور متوسط ۵۴٪ سود خود را در سال ۲۰۰۴ افزایش دهند و این نشان می دهد که چه حمله ی جنایتکارانه ای به حقوق کارگران و زحمتکشان آغاز شده است.

توجه داشته باشیم که طبق آمار رسمی ۶٫۷ میلیون نفر در آلمان با حقوقی کمتر از ۴۰۰ یورو مشغول کار هستند. به موازات هجوم سرمایه داران، دولت ائتلافی سوسیال دموکراتها و سبزهها نیز یورش لجام گسیخته ای را سازمان دادند.

این هجوم به معیشت کارگران و زحمت کشان و بیکاران تحت عنوان طرح "هارتز ۴" از پائیز سال گذشته شروع شده است. دولت آلمان ناتوان از پائین آوردن رقم بیکاری، ازدیاد نرخ خروج از حزب سوسیال دموکرات و سندیکاها و افزایش رقم بیکاری ماه به ماه، اقدام به تشکیل کمیسیونی نمود که وظیفه اش پیدا کردن راه حلی برای خروج از بیکاری بود. این کمیسیون تحت رهبری یکی از اعضای هیئت مدیره شرکت فولکس واگن به نام هارتز، طرح خود را با نام طرح هارتز ۴ به دولت ارائه داد. دولت این طرح را به پارلمان برد. پارلمان با رای موافق سوسیال دموکراتها و سبزها و با مخالفت دموکرات مسیحیها و لیبرال دموکراتها، آن را به تصویب رساند. این طرح می بایستی سپس توسط مجلس ایالتها (بوندس رات) نیز به تصویب می رسید. در این مجلس، دموکرات مسیحیها و لیبرال دموکراتها اکثریت را دارند و طرح را رد کردند، چراکه آنها خواهان قوانین شدیدتری بودند. از این رو طرح به کمیسیون مشترک دومجلس برده شد تا بعد از تغییراتی جهت فشار بیشتر به کارگران، زحمت کشان و بیکاران، مورد توافق قرار گرفته و به تصویب برسد.

مصوبه هارتز ۴ مجموعه ای است که قوانین مربوط به چگونگی دریافت حقوق بیکاری، کمک بیکاری و کمک اجتماعی و ارتباط مابین این کمکها و مایملک کسانی که مشمول این مصوبه می شوند را تعیین می کند. بررسی یکایک مواد این مصوبه فوق ارتجاعی خارج از حوصله این نوشته است، ولی می توان به رئوس اساسی آنها که میزان حقوق و کمکها را مشخص می کند، اشاره کرد.

تا قبل از تصویب این قانون توسط دولت، ما با ۳ نوع پرداخت روبرو بودیم :

الف : حقوق بیکاری که شامل کسانی می شد که به هر دلیلی بیکار شده بودند. این رقم در سال ۱۹۹۸ برابر ۷۳٪ آخرین حقوق فرد شاغل بود که اکنون به ۶۳٪ نزول داده شده است. مدت زمانی که شخص حقوق بیکاری دریافت می کرد ارتباط مستقیم داشت با سن، وضعیت خانوادگی و سالهایی که شخص در هنگام اشتغال به صندوق بیکاری پرداخت کرده بود. بعد از انقضای این مدت، شخص مزبور جزء بیکاران درازمدت محسوب شده و دیگر پول بیکاری دریافت نکرده، بلکه کمک بیکاری دریافت مینمود.

ب : کمک بیکاری این نوع حقوق شامل کسانی می شد که مدت طولانی بیکار بوده و مرحله حقوق بیکاری را گذرانده بودند. مقدار این کمک مابین حقوق بیکاری و کمک اجتماعی قرار داشته و رقم آن بر مبنای سن و تعداد اعضای خانواده بیکار تعیین می شد. اینان در عین حال از امکانات اداره کار برای گذراندن دوره های تعلیماتی جهت جذب مجدد در بازار کار، می توانستند استفاده کنند.

ج : کمک اجتماعی شامل حال کسانی می گردید که هیچ زمانی اشتغال به کار نداشته اند. خارجیانی که در آلمان کار نکرده بودند نیز مشمول این کمک بودند. طبق

آمار موجود ۱,۵ میلیون خانوار از طریق کمک اجتماعی زندگی می کنند. بیش از یک میلیون کودک جزء دریافت کنندگان کمک اجتماعی هستند.

از ژانویه ۲۰۰۵، که مصوبه هارتز ۴ اجرا خواهد شد، تمام کسانی که بیکارشوند در صورتی که کمتر از ۵۵ سال سن داشته باشند فقط ۱۲ ماه و کسانی که بالای ۵۵ سال باشند، مدت ۱۸ ماه حقوق بیکاری دریافت خواهند کرد و با سپری شدن این مدت، آنان نیز به خیل عظیم بیکاران طولانی مدت و دریافت کنندگان کمک اجتماعی خواهند پیوست و دیگر مقدار پولی که سالها به صندوق بیکاری پرداخت کرده اند، نقشی نخواهد داشت. مقدار کمک اجتماعی در غرب آلمان ماهانه ۳۴۵ یورو و در شرق آلمان ۳۱۱ یورو خواهد بود.

این خیل عظیم بیکاران از ژانویه ۲۰۰۵ مجبور به پذیرش کارهایی خواهند بود که مزد کار بین ۱ تا ۲ یورو در ساعت می باشد. جوانانی که کمتر از ۲۵ سال دارند، رقمی بیش از ۵۰۰ هزار نفر را تشکیل می دهند. طبق قانون جدید در صورتی که اینان به هر دلیلی از کار کردن با مزد ۱ تا ۲ یورو امتناع ورزند، ابتدا به مدت ۳ ماه از دریافت کمک اجتماعی محروم شده و چنانچه بار دوم از رفتن به سر کار امتناع ورزند، کمک اجتماعی کاملاً قطع شده و فقط کوپن غذا دریافت خواهند کرد.

طبق این مصوبه کسانی که بیکار می شوند ابتدا باید از فروش خانه شخصی و یا بیمه عمر (چنانچه داشته باشند) باید گذران زندگی کنند و سپس می توانند، حقوق بیکاری و یا کمک اجتماعی دریافت کنند.

بیش از همه زنان قربانی قوانین جدید خواهند شد. طبق آمار موجود ۶۰٪ زنان از ماه ژانویه حقوق بیکاری و کمک بیکاری دریافت نکرده و جزء گروه دریافت کنندگان کمک اجتماعی محسوب خواهند شد. در عین حال زنانی که سن کودکانشان بیش از ۳ سال باشد به کارهای ۱ تا ۲ یورویی فرستاده خواهند شد.

سرمایه داران و دولت ائتلافی سوسیال دموکرات حامی آنان، این طور استدلال می کنند که معضل بیکاری ناشی از هزینه بالای تولید است. لذا از طریق این قانون هم هزینه کار پائین آمده و از این رهگذر تولیدات آلمان قادر به رقابت با تولیدات کشورهای دیگر در آنها با مزد کمتر کار می کنند، خواهند شد و هم از طریق پائین آوردن هزینه کار، رقم بیکاران نزول خواهد کرد. هر دوی این استدلالها پاهای چوبی داشته و دروغهای بی شرمانه ای هستند. می دانیم که کشور چین کمترین مزد را به کارگران پرداخت می کند. در سال ۲۰۰۳ تعداد ۳۵۰ میلیون نفر در چین بیکار بودند. این رقم ۵۰ میلیون نفر بیش از سال ۱۹۹۹ می باشد. در واقع علت اصلی افزایش بیکاری نه در " هزینه بالای تولید " ،

بلکه درحوص و ولع سیری ناپذیر انحصارات قرار دارد. آمار در این زمینه گویاتر از استدلال حضرات است. بین سالهای ۱۹۹۱ و ۲۰۰۳، ارزش تولیدشده توسط کارگران صنعتی آلمان به طور متوسط درسال از رقم ۱۶۷۸۲۰ یورو به رقم ۳۵۵۴۴۱ یورو برای هر نفر یعنی ۲ برابر افزایش یافته است. درواقع ظرفیت تولیدی از سوئی به طور سرسام آوری افزایش یافته و بحران عمیق اقتصادی توان جذب این تولید سرسام آور را نداشته است. به طور نمونه تنها در بازار مربوط به اتوموبیل با رقم ۲۰ میلیون تولید اضافی روبرو هستیم. درهمین فاصله زمانی، تعداد کارگران صنعتی از ۶،۱۳۸ میلیون نفر به ۳،۷۹۴ میلیون نفر کاهش یافته است (حدود ۴۰٪ کاهش!)

در سال ۲۰۰۳، سود ۵۰۰ شرکت بزرگ آلمانی که در بورس آلمان شرکت دارند مبلغ ۲۲۳ میلیارد یورو یعنی ۴ برابر سال ۲۰۰۲ بوده است.

آمار فوق به روشنی نشان می دهند که نه "هزینه بالای تولید" بلکه اشتباهی سیری ناپذیر سرمایه داران درکسب ابرسود، عامل اصلی به وجود آمدن خیل عظیم بیکاران است. هدف سرمایه داران و دولت حامی آنان از طریق مجبور کردن بیکاران به کار ۱ تا ۲ یوروثی، تحت فشار گذاشتن کارگران شاغل می باشد. از این رو ما در سال آینده شاهد بیکار شدن تعداد وسیعی از کارگران شاغل خواهیم بود که از طریق کار با مزد ۱ تا ۲ یورو کارگران بیکار جای گزین خواهند شد.

این تعرض لجام گسیخته سرمایه داران و دولت حامی آنها با مقاومت همگانی کارگران، زحمت کشان و بیکاران روبرو شده است. در روند تصویب این طرح، رهبران سندیکاها ناشی از فشار از پائین، ضد پیشنهاد اصلاحی داده و تظاهرات اول نوامبر سال ۲۰۰۳ را سازمان دادند. دراین تظاهرات مرکزی که درشهر برلن برگزار شد، بیش از ۱۰۰ هزار نفر شرکت کردند. درجریان تظاهرات معلوم شد که "پائینها" حاضر نیستند تنها به اصلاحات اندکی که از جانب رهبران سندیکاها پیشنهاد شده، تن دهند. در پایان این آکسیون اعتراضی، جمعیت تظاهرکننده به دو بخش تقسیم شد، بخشی به جانب وزارت اقتصاد و کار روان شدند و بخشی دیگر در محل میتینگ که رهبران سندیکاها می بایست سخنرانی می کردند، رفتند.

درفاصله نوامبر ۲۰۰۳ تا آوریل ۲۰۰۴، "پائینها" ناشی از پراتیک چندماهه خود به این نتیجه رسیدند که خود باید سازماندهنده اعتراضات خود گردند و خواسته هایشان را خود فرموله کنند. از این رو در ۳ آوریل ۲۰۰۴ به ابتکار گروههای محلی و درهمانگی با شهرهای مختلف، تظاهرات گوناگونی همزمان برگزار کردند که در مجموع بیش از ۵۰۰ هزار نفر در آنها شرکت کردند. درسازماندهی این تظاهرات، علاوه بر کسانی که از حزب سوسیال دموکرات و سندیکاها جدا شده بودند، نیروهای ضد جهانی شدن و گرایشات متفاوت سوسیالیستی در آلمان نقش برجسته ای داشتند. اندیشه ایجاد یک "حزب چپ" که

مشغولیت ذهنی بخشی از فعالین این مبارزات بود، قدم به قدم شکل گرفته و بالاخره در سازمانی به نام "بدیل انتخاباتی، کار و عدالت اجتماعی" (Wahlalternative, Arbeit und Soziale Gerechtigkeit) صورت مادی یافت. هیئت مؤسس این بدیل وظیفه دارد تا ماه دسامبر ۲۰۰۴ برنامه و اساسنامه ای را جهت ارائه به کنفرانس نمایندگان واحدهای محلی خود ارائه دهد. در طرح پیشنهادی این هیئت آمده است: "...دنیای دیگری ممکن است که در آن سرمایه تعیین نمی کند که...". علیرغم این موضعگیری رادیکال، آنجا که طرح مشخص تر می شود، تا حدود زیادی از بُرائی خودکاسته و درنهایت این تصور را ارائه می دهد که می توان درچارچوب سیستم موجود تغییراتی بنیادی به وجود آورد.

این بدیل پتانسیل بالائی در تبدیل به یک نیروی سیاسی در جامعه دارد. طبق نظرخواهی موجود، ۵ هفته بعد از اعلام موجودیت آن، چنانچه در انتخابات شرکت کند، ۱۱٪ رای می آورد و این یعنی جایگاه نیروی سوم سیاسی بعد از دموکرات مسیحیها و سوسیال دموکراتها. و حزب سبزها و لیبرال دموکراتها را در پشت سر خواهد گذارد. اما مقاومت گسترده ای در برابر مصوبه هارتز در اشکال گوناگون انجام گرفته و کیفیتهای نوینی در حال شکل گیری است. برخی از مبارزات بُعد محلی داشته و برخی دیگر سرتاسری هم زمان و هماهنگ اند. از آن جمله است تظاهرات روزهای دوشنبه هر هفته که با شعار "هارتز ۴ باید کنار برود" و "مامردم هستیم" از هفته اول ماه اوت شروع شده است.

سنت این تظاهرات به سال ۱۹۸۹ (سال قبل از ادغام دو آلمان) در آلمان شرقی، برمی گردد که ابتدا از شهر لایپزیک شروع شده و در دیگر شهرهای آلمان شرقی گسترش یافت. شعارمرکزی تظاهرات سال ۸۹ "مامردم هستیم" بود و بالاخره منجر به سقوط دولت آلمان شرقی و ادغام دو بخش آلمان گردید.

دامنه تظاهرات روزهای دوشنبه به غرب آلمان نیز کشیده شده است، هرچند که کمیت تظاهرکنندگان در بخش شرق آلمان باتوجه به وضع بسیار بد معیشتی و رقم بسیار بالای بیکاری، فراتر از غرب آلمان است. در این تظاهرات که در بیش از ۲۴۸ شهر و ناحیه آلمان صورت می گیرد، بین ۱۸۰ تا ۲۲۰ هزار نفر هر هفته شرکت می کنند. احزاب در قدرت و اپوزیسیون دموکرات مسیحی و لیبرال دموکرات با حمله به تظاهرات که گویا تفاوت اساسی بین تظاهرات سال ۸۹ و اکنون موجود است که در اولی تغییر سیستم حاکم بر آلمان شرقی مد نظر بود و اکنون برعلیه یک قانون تصویب شده در پارلمان منتخب مردم است، سعی می کنند که از دامنه تظاهرات بکاهند که این ترفند تابلو با شکست روبرو شده است.

در این میان عناصری از جناح چپ حزب سوسیال دموکرات و سندیکاها در منگنه قرار گرفته‌اند. یا باید در مقابل جناح راست زانو بزنند و یا با شرکت در تظاهرات چارچوب حزبی را بهم بزنند. اسکار لافوتتن با شرکت در تظاهرات دوشنبه ۳۰ اوت در لایپزیک و بعد از سخنرانی در میتینگ پایانی تظاهرات، شکاف بین دو جناح را عمیقتر کرد. وی که به رهبری حزب سوسیال دموکرات در سال ۹۷ انتخاب شده بود از جمله چهره‌های سرشناس جناح چپ حزب محسوب می‌شود. وی بعد از پیروزی سوسیال دموکراتها در سال ۹۸ علاوه بر مقام رهبری حزب، پُست وزارت مالی را نیز به عهده داشت. در سال ۹۸ از پیشنهاد دریافت مالیاتی بر سرمایه صنایع بزرگ و بانکها را در یک محدوده بسیار کوچک مطرح کرد که با موج مخالفت وسیع بانکها، سرمایه داران، جناح راست سوسیال دموکراتها و احزاب اپوزیسیون پارلمانی روبرو گشته و به قول روزنامه تجارت برعلیه وی "انقلاب سرمایه" صورت گرفت. لافوتتن تحت این فشار تاب مقاومت نیاورده و از کلیه مقامات حزبی و دولتی خود استعفا داد ولی همچنان به عنوان عضو حزب باقی ماند. وی در آخرین سخنرانی خود اعلام کرد که چنانچه شرودر صدراعظم آلمان از مقام خود استعفا نداده و طرح هارتز۴ را پس نگیرد، او فعالیت خود را احتمالاً در حزب جدید ("بدیل انتخاباتی، کار و عدالت اجتماعی") ادامه دهد. چنانچه او تا این حد پیش رود، انشعاب در حزب سوسیال دموکرات غیرقابل تصور نیست.

جدال حیاتی چه در درون حزب "بدیل..." و چه در درون تظاهرات روزهای دوشنبه انجام می‌گیرد، این است که سمتگیری این مبارزات چگونه باید باشد. علیرغم تمام سایه روشنها و صفتبندیها، جدال حول این محور می‌چرخد که هدف نهایی چیست. آیا این حزب می‌خواهد به یک حزب پارلمانی از موضع چپ تبدیل شود و فقط به نق زدن در پارلمان اکتفا کند و چون حزب سبزها گردد و یا اینکه از پارلمان جهت افشای مجموعه سیستم بهره جسته و جنبش در پائین را سازمان دهد. درحالیکه نا راضیان سوسیال دموکرات، سندیکاها و بخش بزرگی از حزب سوسیالیسم دموکراتیک (از عناصر حزب متحد سوسیالیستی آلمان شرقی سابق) می‌کوشند که اعتراضات و مبارزات در چارچوب حفظ نظم بماند، نیروهای رادیکال سوسیالیستی کوشش می‌کنند نشان دهند که راه حل معضلات و بحران کنونی در چارچوب سیستم سرمایه داری نبوده و بدیل سوسیالیستی می‌طلبد. این جدال سرنوشت سیاسی مبارزات جاری کنونی و تا حدی سرنوشت جامعه را تعیین خواهد کرد. گرایشات انقلابی و سوسیالیستی در آلمان با توجه به وظیفه انترناسیونالیستی خود باید فعالانه در این جدال درگیر شوند، چنانچه مایلند سخنگوی پائینها در مصاف با بالاترها باشند.